

اما این برنامه نیز ، باید با دقتی هرچه تمامتر ، توسط ماشین بی‌عیب و نقص و بسیار دقیق اجرا می‌شد. زیرا ای‌بسا که جمع‌آوری گروهی از مردان و جوانان ، در منطقه‌ای از سرزمین پهناور عثمانی ، مردان و جوانان را در منطقه‌ای دیگر به‌عکس‌العمل شدید و امیداشت. با آگاهی کامل بر همه جنبه‌های قضیه بود ، که نقشه ، در یک زمان واحد و در سطح مسلکتی پیاده شد. بطور کلی آنچه اتفاق افتاد بدین شرح بود :

«در روز معین خیابانهای شهر (هر شهری که می‌خواست باشد تفاوت نمی‌کرد) توسط ژاندارمری محل - در حالی که ژاندارم‌ها سرنیزه‌ها را بر سر تنگ‌هایشان نصب کرده بودند - اشغال می‌شد ، و حاکم کلیه مردهای نژاد ارمنی را که دارای قدرت جسمانی بوده و از خدمت نظام معاف شده بودند ، احضار می‌کرد تا اکنون خود را برای رنج مرگ معرفی کنند. «قدرت جسمانی» از تعبیری آزاد برخوردار بود ، زیرا همه مردانی را که از پانزده تا هفتاد سال داشتند شامل می‌شد. ژاندارم‌ها همه آنها را بخط می‌کردند و از شهر خارج می‌ساختند»<sup>۱</sup>.

بازداشت‌شدگان ، فقط پس از اینکه در دفتر حاکم گرفتار می‌شدند و قدرت هرگونه مقاومت و عکس‌العملی از آنان سلب می‌شد ، از سرنوشت‌خویش آگاه می‌شدند. اما این آگاهی نیز ، آن مرگ محتوم وحشت‌انگیزی که از پیش طراحی شده بود ، نبود. آنان تازه از خبر «تبعید» خویش آگاه می‌شدند. آنهم تبعید به مناطقی دوردست و صحاری لم‌بزرع ، البته بمنظور عمران و آبادانی آن مناطق و ایجاد يك منطقه مستقل «ارمنی‌نشین» حال آنکه درست در همان پشت دروازه‌ها ، مرگی هراس‌انگیز در انتظارشان نشسته بود.

«توین‌بی» می‌نویسد : «آنها مجبور نبودند راه چندان دوری را بیمایند زیرا ژاندارم‌هایی که برای این منظور تعلیم دیده و مسلح شده بودند پشت دروازه‌ها حضور داشتند و راهزنان و کردها - با اطلاع قبلی مقامات دولتی در تپه‌ها آزادانه کمین کرده و بانتظار نشسته بودند - آنها انتظار قتل این اسیران را می‌کشیدند. نخستین دره خلوت و پرت ، شاهد قتل‌عام کلیه آنها بود ، و ژاندارم‌ها پس از فراغت از انجام وظیفه‌ای که برعهده داشتند ، آسوده‌خاطر

این پرده اول بود، که در عین حال راه را برای اجرای پرده دوم هموار ساخت و امکان هرگونه مقاومت رقت‌انگیز را در مورد بخش دوم کار - که برآب دامن‌دارتر و استادانه‌تر از پرده اول بود - مرتفع می‌ساخت. اکنون به پیرزنان، پیرمردان و کودکانی که بقیه نفوس ارمنی را تشکیل میدادند اتمام حجت می‌شد تا ظرف مهلت معینی - که شاید یک هفته یا ده روز بود ولی معمولاً یک هفته می‌شد و هرگز از دو هفته تجاوز نسیکرد - به ترک وطن بپردازند. آنها قرار بود - از کوچک و بزرگ - از اوطان‌شان کاملاً ریشه‌کن شوند و بسوی مقصدی نامعلوم روانه گردند درحالی‌که منازل و اموال‌شان می‌بایست به عثمانی‌ها منتقل شود که طرح این نقل و انتقال بعداً شرح داده خواهد شد.

تصور دچار شدن چنین سرتوشتی بسیار دشوار است و اصولاً به تصور نمی‌گنجد. اینها مثل سرخ‌پوستانی که از مقابل سفیدپوستان در سراسر قاره امریکا عقب‌نشینی می‌کردند عقب‌افتاده و بدوی بودند، اینها همچون همسایگان بدوی «کرد» خود چوپانان ایلاتی نبودند، بلکه مردمی بودند که مثل خود ما زندگی میکردند. شهرنشینی بودند متمدن، که از نسل‌ها پیش در شهرها بر می‌پردند و باعث وبانی اصلی رفاه محل خود بشمار می‌رفتند. مردمی بودند پای‌بند شهر و دیار خود که سالیان دراز در یک جا مستقر می‌ماندند و نسل بعد از نسل به طبابت و وکالت دعاوی و تدریس، به کسب و کار، به صنعت و تجارت اشتغال می‌ورزیدند. اینان همواره دست‌اندرکار عمران و آبادانی بودند و بساختن ابنیه و عماراتی محکم و جالب توجه برای عبادت و تحصیل و دادوستد و سکونت خود مبادرت می‌کردند. زنان‌شان به اندازه زنان اروپا و امریکا لطافت و ظرافت داشتند و آراسته به زیور صفا و پاکیزگی بودند و هرگز به سختی و خشونت، و رنج و مشقت عادت نداشتند.

حقیقت اینست که اینان از نزدیک‌ترین تماس فردی با تمدن غرب برخوردار بودند، زیرا در بسیاری از مراکز آرامنه که قربانی این جنایات فجیع شده، مسیون‌های مذهبی و کالج‌های امریکائی دارای پنجاه سال سابقه خدمت بودند و آرامنه زیر نظر مردان و زنان متدین و نیکوکاری که این سازمانهای تعلیماتی و فرهنگی را اداره می‌کردند، بزرگ شده و صالح و روشنفکر و آزادمتش

چنین جوامی که بدانها اشاره شد، پس از آنکه از کلیه شوهران و پدران که دسته‌دسته بخارج رانده شده، و یا به قتل رسیده بودند محروم شدند، اداره آنها بدست زنان درمانده و پریشان و پیرمردان دل شکسته و ناتوان افتاد. هر جامعه تبدیل به غربتگاه و ماتمکنده‌ای شد که طومار سرنوشتش قرار بود با مرگی فجیع و هولناک و غیرقابل وصف درهم پیچیده شود.

فقط يك مفررهائی - ارتداد و تغییر مذهب - امکان داشت، ولی از این راه حل نیز استقبال نمی‌شد. در سال ۱۲۷۴ ش - (۱۸۹۵) یکبار این امر میر شده بود، و اینک افراد شهری در کنار فرات نیز درصدد بودند تا سرنوشت خود را از این راه تغییر دهند و بدینسان از مرگ برهند. ولی این بار پیشنهاد نومیدانه آنان بشدت رد می‌شد؛ و در شهر دیگری در آناتولی فقط بشرط غیر انسانی صرف نظر کردن از اولاد کمتر از دوازده ساله خود و سپردن آنان به دولت، این ارتداد پذیرفته شد، تا کودکان در «دارالایتام»های ناشناس تحت تعالیم اسلامی پرورش یابند.

مسلم است که این «دارالایتام»ها مؤساتی کاملاً فرضی بودند. فقط خاقاه در اویش وجود داشت که جای واقعا دهشتناکی بود. در اویش جوامع به اصطلاح زهاد متعصب هستند، که بسیاری از آنان زندگی آواره‌ای در داخل آناتولی می‌گذرانند و بازمانده بربر مذهبی بدویان هستند. بآنها اجازه داده شده بود تا کودکان ارمنی را به میل خود انتخاب کنند!! یکی از خبررسانان لرد برایش شرح می‌دهد که چگونه دارو دسته دروایش با کاروانهای آرامنه تبعیدی برخورد می‌کردند و سر راه آنان را می‌گرفتند و کودکانی را که از فرط وحشت جیغ می‌کشیدند با خود می‌بردند، تا آنها را در بیخوله‌های مخوف خود با اصطلاح با شعائر مذهبی خویش بیورراندند!

در يك محل «برای نجات کودکان نقشه‌ای طرح شد تا آنها را در مدارس یا دارالایتام‌هایی - تحت نظر کمیته‌ای که توسط يك اسقف یونانی تشکیل شده - و مورد حمایت وی بود - نگهداری کنند. ریاست این کمیته با والی و نیابتش

با اسقف بود و سه عضو مسلمان و سه عضو مسیحی داشت»<sup>۱</sup> ولی این طرح بنسنتور «مقامات بالا» لغو شد، و «بسیاری از پسران بنظر می‌رسد به منطقه‌ای دیگر اعزام شده‌اند تا بین کشاورزان توزیع شوند. خوشگل‌ترین دختران بزرگتر را در منازل نگاه داشته‌اند، برای لذت اعضاء دارو دسته‌ای که بنظر می‌رسد رتق ورتق امور را در اینجا بست دارند. از مقام موثقی می‌شنوم که یکی از اعضای «کمیته اتحاد و ترقی» در اینجا ده تن از خوشگل‌ترین دختران را در خانه‌ای در قسمت مرکزی شهر، برای استفاده خودش و دوستانش نگاه داشته‌است.»<sup>۲</sup>

روزنامه ارمنی «افق» چاپ تفلیس در شماره چهارم سپتامبر (۲۲ اوت تقویم قدیم) گزارش داد که:

«تلگرافی از بخارست حاکی از اینست که ترک‌ها چهار واگن راه آهن پر از ایتام ارمنی را از داخل کشور فرستاده‌اند، تا آنها را بین خانواده‌های عثمانی توزیع کنند.»

سرنوشت کودکان خردسال ارمنی نیز چنین بود، ولی حتی گرفتن چنین قربانیانی از مادران که راضی بودند جانشان فوراً گرفته‌شود، ولی دچار شکنجه تبعید نگردند مانع تبعید آنها نمی‌شد.

فقط در يك مورد می‌شنویم که به قربانیان اجازه داده شده بود، تا با قبول اسلام جان خود و خانواده‌هایشان را کاملاً از مرگ نجات دهند. در اینجا کسی که شاهد ماجرا بوده است اظهار می‌دارد: «دفاتر وکلای دعاوی که درخواست‌نامه‌ها را ثبت می‌کردند، از جمعیتی که برای مسلمان شدن عرضحال می‌دادند مملو بود. بسیاری از آنان بخاطر نجات جان زن و بچه خود به این تغییر مذهب تن می‌دادند.»<sup>۳</sup>

ولی این دلخوشی بی‌نتیجه نیز دامی بیش برای فریب آنان نبود زیرا این مرتدین نیز مانند سایرین بخارج از شهر رانده می‌شدند و دیگر هرگز خبری از آنان بگوش دیگران نمی‌رسید.

اکثریت مردم اساساً مجال چنین دلخوشی اغفال کننده‌ای را نیز بلمست

نسی آوردند و همان يك هفته مهلت آنها نیز باصحنه‌هائی دلخراش توأم می‌شد. در شهر مورد بحث «مردم آماده انجام دستورات دولت می‌شدند و برای این کار به فروش مابسلک خود - به بهائی کمتر از يك‌دهم قیمت واقعی آنها - در خیابانها مبادرت می‌ورزیدند و روستائیان عثمانی که از آبادیهای اطراف برای خرید اجناس آنان - به بهای مفت - به شهر ریخته بودند، در خیابان‌ها ازدحام کرده بودند.»<sup>۱</sup>

در این مورد ظاهراً دولت هر يك از اتباع عثمانی را که اجناس ارامنه را بزور از آنها می‌گرفت تشبیه می‌کرد، ولی معمولاً مقامات مذکور چنین دقتی بخرج نمی‌دادند. باید تأکید شود که ارامنه عموماً دارای مکتب بودند، مکتبی که از طریق فعالیت‌های مدبرانه به دست آورده بودند، و عثمانی‌های ساکن زاغه‌ها و خانه‌های خشت‌وگلی، همیشه باین مکتب و رفاهی - که خداوند به این کفار بخشنده و بندگان عثمانی خود را از آن محروم ساخته بود - غبطه می‌خوردند. اکنون نوبت مردم سرزمین عثمانی رسیده بود تا از این خوان نعمت بهره‌مند گردند. در بندری واقع در ساحل سیلیس «چرخ‌های خیاطی بقیمت يك مجیدیه و نیم (قریب چهار شیلینگ و نه پنس) و تخت‌خواب‌های آهنی به چند قروش فروخته می‌شد»<sup>۲</sup> و در يك بندر دریای سیاه ما شاهد منظره يك فروش عمده و مقرون به جنایت خواهیم بود:

«هزار خانه ارمنی نشین شهر را پلیس یکی بعد از دیگری از اثاثیه خالی می‌کرد و جمعی زن و بچه ترك مثل گروهی لاشخور دنبال پلیس‌ها راه افتاده بودند و هرچه را بدستان می‌رسید برای خود ضبط می‌کردند. وقتی که افراد پلیس اشیاء گرانبهارتر را بیرون می‌آوردند، آنها به خانه‌ها می‌ریختند و بقیه اثاثیه را غارت می‌کردند. من این نمایش را هر روز با چشمان خودم می‌بینم. گمان می‌کنم تخلیه خانه‌ها چند هفته طول بکشد و آنوقت نوبت خالی کردن دکاکین و مغازه‌های ارامنه فرا می‌رسد.»<sup>۳</sup>

ولی ارمنیان از فروش اموالشان چیزی بدست نمی‌آوردند، زیرا حتی همان مبالغ جزئی نیز که از این کار عایدشان می‌شد، باز بیش از آن بود که اجازه

بردنش را داشتند. پول سفر آنها اکیداً محدود بچند شیلیتگ بود ، لذا اگر در صدد همراه بردن پول بیشتری برمی آمدند همه آن نصیب نگهبانان می شد . بهر حال ، نه می توانستند اثاثیه ای همراه ببرند و نه اجازه بردن پول حاصل از فروش آنها را داشتند. در بسیاری موارد نیز ، خطاری که برای عزیمت آنان می شد و مهلتی که بدست می آوردند ، چنان سریع و کوتاه بود ، که حتی مجال جمع آوری اثاثیه و فروش آنها را نیز بدست نمی آوردند. موردی که درسیس پیش آمد و اینک می خوانید شاهد این مدعاست :

مثلاً در آبادی کوهستانی «گبن» زنها مشغول شستن رخت هایشان بودند که مجبور شدند رختهای خیشان را در طشت رختشوئی رها سازند و در همان حالی که هستند نیه عربان و سروپای برهنه راه بیافتند. در بعضی موارد می توانستند قسمتی از اثاثیه و یا وسائل کشت و کار خود را همراه بردارند ، ولی در اغلب موارد نه فقط اجازه حمل و یا فروش اموال خود را نداشتند ، بلکه فرصت آنرا نیز پیدانمی کردند.<sup>۱</sup>

يك مورد مستند که از طرف شاهی عینی گزارش شده است ، نشان می دهد که نقشه «تبعید» آنچنان دقیق تنظیم شده بود ، که اجازه حمل کمترین وسایل اولیه زندگی را به تبعیدیان نمی داد :

«درهاجین مردم مرفهی که خوراك و رختخواب برای راه آماده کرده بودند مجبور شدند آنها را در خیابان ها بگذارند و راه بیافتند و در نتیجه بعداً دچار گرسنگی و مشقت شدند»<sup>۲</sup>

نهایت آرزوی تبعیدی ها این بود که وسیله نقلیه ای برای عزیمت خود به تبعیدگاه بدست آورند. گاهی دولت اعلام می کرد که برای هر خانواده ای يك گاری که با گاو کشیده شود فراهم خواهد ساخت. ولی این بهانه نیز فرصت دیگری برای آزار تبعیدیان بود. در يك جا ، که به مردم اخطار شده بود روز چهارشنبه باید راه بیافتند ، گاری ها را ساعت سه و نیم بعد از نیمه شب سه شبه برایشان آوردند و بآنان دستور دادند که فوراً راه بیافتند.

«بعضی ها را بدون آنکه حتی لباس کافی برتن داشته باشند از بسترخواب بیرون کشیدند.»<sup>۳</sup> در سایر موارد بهیچوجه برای تدارك وسائل نقلیه بمنظور

انتقال تبعیدی‌ها اقدام نشد. مثلاً در همان شهر مورد بحث، که در ساحل دریای سیاه قرار دارد حاکم کل‌یک شاهد عینی گفت که: «به ارامنه اجازه داده شد برای خودشان ترتیب وسیله نقلیه بدهند.» شاهد میگوید: «ولی بنظر نمی‌رسید کسی برای این کار ترتیبی داده باشد. معهذا يك تاجر ثروتمند را سراغ دارم که ۱۵ لیره (ترك) پرداخت تا کالسگه‌ای او و همسرش را ببرد. ولی کالسگه هنوز بیش از ده دقیقه راه نپسوده بود که به‌دستور ژاندارمها متوقف شد. آنها را پیاده کردند و کالسگه را باز گرداندند.» و همیشه همین ماجرا تکرار می‌شد، زیرا صاحبان وسائط نقلیه همیشه عثمانی‌های محلی بودند و تمایلی به‌راهی این کاروانهای تبعیدی در راههای صعب بیابان نداشتند و هرگز حاضر نمی‌شدند آنها را به مقاصد دور دستی که برایشان در نظر گرفته شده بود برسانند. غالباً پس از یکی دو روز که از سفر می‌گذشت و آخرین پیشیز قربانیان - از طریق دادن رشوه - برپاد می‌رفت، گاریچی‌ها هم سر گاوها را بر می‌گرداندند و به شهر خود باز می‌گشتند. غالباً دومین گروه تبعیدی از مشاهده گاریچائیکه خالی باز می‌گشتند، پی می‌بردند که خود نیز همین سرنوشت را در پیش خواهند داشت و باید قسمت اعظم سفر دور و دراز خود را در کوه و بیابان با پای پیاده طی کنند!

صحنه عزیمت تبعیدی‌ها، با استناد به تأییری که بر شهود گذاشته است، معلوم می‌دارد که به‌رحال باید صحنه بسیار تأثرانگیزی باشد. از آن شهر ساحلی تبعیدی‌ها را بدسته‌های متوالی اعزام می‌داشتند و هر دسته‌ای شامل ۲۰۰۰ نفر بود.<sup>۲</sup>

نسل حاضر درباره‌ی خشونت‌های آلمان هیتلری نسبت به یهودیها و قربانیان اردوگاههای مرگ مطالب بسیاری خواننده و شنیده‌اند. اما شاید هرگز ندانند، آنچه در دوران حکومت عثمانی بر ارمنیان گذشت، بمراتب غم‌انگیزتر و تأثر-

۱ - مثلاً این قضیه در روزنامه «گوچناگ» - که پزیران ارمنی در نیویورک چاپ می‌شود و قبلاً از آن نام برتایم - در شماره چهارم سپتامبر چاپ شده است:

«هنگامی که دولت اعلام داشت که ارامنه باید از شهرهای آناتولی شرقی کوچ کنند، میس... يك مبلغ مذهبی آمریکائی اجازه یافت تا همراه مردم تبعیدی برود. وی در این سفر برای استفاده شاگردان و آموزگاران مدرسه میسون خود بضرید يك کالسگه، هشت گاری و شش رأس الاغ اقدام کرد. دولت ظاهراً در اختیار هر خانواده يك گاری که با گاو کشیده می‌شد گذاشته بود ولی هیچکس نمی‌داند که این خانواده‌های بدبخت تا کجا با گاو ببارفتند و چقدر پیاده روی کردند زیرا آنان هرگز به مقصد نرسیدند و هیچکس از سرنوشتشان خبردار نشد.»

۲ - گزارش کمیته آمریکائی

آوردن از ماجراهای دوران حاکمیت فاشیسم است. «توین بی» با استناد بگزارش کمیته تحقیق امریکائی، نمونه‌ای از اینگونه صحنه‌ها را عرضه می‌دارد؛ صحنه‌های کوچکی که در نظر هراتسان واقعین و ژرف‌نگری عمق ماجرا را برملا می‌سازد:

«گریه وزاری زن‌ها و بچه‌ها از همه دلخراش‌تر بود. بعضی از این مردم از خانواده‌هایی ثروتمند و مرفه بودند و بزندگی آسوده و لوکس عادت داشتند. بین آنها افراد بسیاری از طبقات مختلف، مانند کشیش، تاجر، صراف، وکیل دعاوی، مکابین، خیاط و سایر طبقات اجتماع وجود داشت. همه عثمانیان می‌دانستند که این افراد قرار است از ابتدا طعمه آنان گردند و با آنها مثل حیوان رفتار می‌کردند.»<sup>۱</sup>

و این شرح دیگری است از جای دیگر:

«تمام روز، گاری‌هایی که با گاو کشیده می‌شد، پر از زن و بچه و احیاناً مردی که در تبعیدات قبلی از قلم افتاده بود، از شهر خارج می‌شد. زنان و دختران همگی لباس ترکی پوشیده بودند، تا چهره‌هایشان از گزند چشمان آزمند و شهوت‌انگیز سورچیان و ژاندارم‌های هرزه‌ای - که اغلبشان را از سایر مناطق فراخوانده بودند - مصون باشد.

ترس و وحشتی زائدالوصف بر شهر سایه افکنده بود. مردم احساس می‌کردند که دولت تصمیم گرفته است بقلع و قمع ژاندارم‌ها بپردازد، و آنها یارای مقاومت نداشته‌اند. مردم مطمئن بودند که مردان در این راه به قتل خواهند رسید و زنان بسرقت خواهند رفت و مورد تجاوز قرار خواهند گرفت. بسیاری از جانباختگان را از زندانها رها ساخته بودند و کوه‌های بین راه پراز دزد و راهزن بود.

غالب آرامنه این منطقه مطلقاً نومید بودند. هیچکس نمی‌دانست چه پیش خواهد آمد، ولی همه حس می‌کردند که عمرشان به پایان خواهد رسید. حتی کشیشان و شیوخ نیز از ادای کلامی امیدبخش و دلگرم‌کننده عاجز بودند. بسیاری از آنها - در چنین شرایطی - حتی در وجود خدا نیز شک می‌کردند.<sup>۲</sup> بعضی‌ها در

۱ - گزارش کمیته امریکائی

۲ - یک مورد تکراری که از قتل‌عامهای سال ۱۹۰۹ گزارش شده حاکی از این است که هنگامی که می‌خواستند زنی را که شاهد سوزاندن گورکشی در کلیسای آبادی بود دلداری بدهند زن جواب داد: «مگر نمی‌بینید چطور شده؟ خدا دیوانه شده است...»



اثر ضربه روحی که بر آنها وارد آمد عقل خود را از دست دادند و عده‌ای برای ابد دیوانه شدند.<sup>۱</sup>

هدف دولت عثمانی «انهدام کامل» نژاد ارمنی بود، و برای اجرای این طرح طبعاً زنان و مردان، پیرزنان و پیرمردان، و کودکان خردسال، همه باید معدوم می‌شدند. اما چه بهتر که در این راه، مجریان امر نیز صاحب مواهبی شده و از لذاتی برخوردار می‌گردیدند، تا هر روز بیشتر و بهتر از روز پیش، اجرای برنامه جنایت‌بار دولت خود را ادامه دهند. بهمین دلیل بود که طراحان و گردانندگان در درجه اول تجاوز به نوامیس زنان ارمنی را آزاد گذارده و اجازه داده بودند که هر مرد عثمانی در خانه خود و در میان اعضای حرمسرای خود، چند سوگلی ارمنی نیز داشته باشد. در فصل سوم کتاب توین‌بی که به اعزام تبعیدیان اختصاص دارد به این واقعه می‌خوریم:<sup>۲</sup>

زنان ارمنی که از شدت ترس و رنج مشرف به موت بودند،  
**جله مرگ** در راه تبعید به پیش رانده می‌شدند. آنان نیز  
 در عین نومیدی در فکر یافتن روزنه نجاتی بودند، تا از  
 این عذاب و شکنجه و از مرگ مسلم که در انتظارشان بود، بپرهیزند. روزنه امیدی  
 که آنان را نیز چون شوهران و پدرانشان به وسوسه می‌انداخت همان «تغییر  
 مذهب» بود. این امر در مورد زنان بیشتر امکان پذیر بود، زیرا با پشت کردن  
 به مذهب دیرین، فوراً به حرمسرای یک نفر ترک راه می‌یافتند و لااقل جانشان  
 در امان می‌ماند. حفظ جان به بهای لکه‌دار شدن شرافت و ازدست دادن ناموس—  
 بنظر می‌رسید که اغلب آنها از این کار امتناع می‌ورزیدند، اما اگر از سرنوشتی  
 که انتظارشان را داشت آگاه می‌شدند، بطور قطع در تصمیمشان تجدید نظر  
 می‌کردند و باین ذلت تن در می‌دادند. افسوس که آنها از مقاصد ژاندارم‌ها بی‌خبر  
 بودند و از خطری که جان و ناموسشان را تهدید می‌کرد اطلاعی نداشتند و نمی-  
 دانستند که هرگز به هدف مورد نظر خود نخواهند رسید.

بعضی‌ها قبل از راه افتادن کاروان در کمال تنگ و رسوائی فروخته شده بودند. «یکی از ساکنان عثمانی گزارش داد که یک ژاندارم باو پیشنهاد کرده است که دو دختر را در برابر یک مجیدیه (قریب سه شیلینگ و دوپنس) بسوی

بفروشد. « آنها جوان‌ترین و خوشگل‌ترین زنان و دختران را در آبادی‌های سر راه - که شب را در آن اطراق می‌کردند - می‌فروختند، و این زنها به دستجات صدتقری تحویل فاحشه‌خانه‌های سراسر امپراطوری عثمانی می‌شدند. از خود قسطنطنیه در این مورد اخبار فراوانی بدست رسیده است که زنان و دختران را به مبلغ چند شیلینگ علناً در بازارهای پایتخت بفروش می‌رساندند، و یکی از مدارکی که در اختیار لردبرایس قرار گرفت از دختری بود که بیش از ده سال از سنش نمی‌گذشت و او را بهمین منظور از شهری واقع در شمال شرق آناتولی به سواحل یسفور آورده بودند. اینها زنانی مسیحی بودند که به اندازه زنان اروپای غربی از تمدن و ظرافت برخوردار بودند و اکنون در کمال ذلت به کسب درمی‌آمدند. یا همه آنها، بازهم از سایر همگنان - که حتی این موهبت نیز از آنان دریغ شده و محکوم به طی آن سفر مشقت بار و مهلك شده بودند - به مراتب سعادتمندتر بودند. محکومین مذکور غالباً مادران و پیرزنانی بودند که همه چیز را پشت سر می‌گذاشتند و روانه قتلگاه می‌شدند.

«زنانی که کودکان شیرخوارشان را در آغوش داشتند، یا آنکه پا به ماه بودند و آخرین روزهای حاملگی را می‌گذراندند، مثل گاو و گوسفند زیر ضربات تازیانه در راه وضع حمل کرده‌اند، و چون رانندگان وحشی با عجله آنها را روانه ساختند از فرط خونریزی جان سپردند. بعضی زنان آنقدر فرسوده و عاجز می‌شدند که نوزادان خود را کنار جاده‌ها می‌کردند...»<sup>۱</sup>

این واقعه در مناطق مختلف بکرات مشاهده شده است: شاهدی اظهار می‌داشت که: زنی کودکش را که در حال مرگ بود در چاه انداخت تا شاهد آخرین تشنجات مرگ وی نباشد.<sup>۲</sup> زنی دیگر که از شدت ازدحام جمعیتی که در واگن حمل حیوانات راه آهن آناتولی به خفقان افتاده بود، کودکش را به زیر قطار پرتاب کرد.

«شش مادر رنج‌دیده، که با راه آهن از قونیه به سوی مقصدی نامعلوم رهپار بودند، کودکان خردسالشان را در آن شهر به خانواده‌های ارمنی سپردند،

۱- گزارش امریکائی

۲- همین حادثه را يك نفر دیگر که به قسطنطنیه می‌آید عیناً به چشم دیده و نقل کرده است. شرحی را که وی درباره این تبعیذات نوشته، توسط پرفسورها گوبیان طی مقاله‌ای مبسوط در شماره اول سپتامبر ۱۹۱۵ روزنامه «ارمنستان» چاپ فارسی منتشر شده است.

تا جان آنها را از مرگ نجات دهند ، ولی مقامات محلی آنها را از منازل ارمنیان بیرون کشیدند و به دست عثمانی ها سپردند...».

حادثه اخیر مستخرج از نامه محرمانه ای است که یکی از روحانیون ارمنی نوشته شده که در بالا بدان اشاره شد ، و شهادت گزارش کمیته امریکائی مؤید این واقعه فجعیه و هراسناک است :

«یک نفر ارمنی به من گفت که دو کودک را در راه رها ساخته ، زیرا آنها از راه رفتن عاجز شده بودند و دیگر قدرت ادامه سفر را نداشتند ، و دیگر نمی داند چه بلایی بر آنها آمده است. آیا از فرط سرما و گرسنگی هلاک شده اند؟.. آیا شخص نیکوکاری به کمکشان شتافته و نجاتشان داده است؟.. و یا اینکه طعمه حیوانات وحشی شده اند؟.. بنظر می رسد که تعداد زیادی از کودکان بهین طرز رها شده باشند. یکی از کودکان را هم مثل اینست که در چاه انداخته اند.»<sup>۱</sup>  
این مطلب ، شهادت کاملاً مستقلی را که از منبع دیگری بدست آمده تأیید می کند. برای بسیاری از حوادث مشابه دیگر که بهمین اندازه فجعیه است نیز ، مدارکی متقن و مسلم در دست است :

«دختری را دیدم که سه سال و نیم داشت و فقط پیراهن ژنده ای بر تنش بود. پابرهنه بود و پیاده راه میرفت بطرزی وحشتناک خسته و فرسوده بنظر می رسید و از فرط سرما می لرزید. تعداد بیشتری از کودکان را در راه بهمین وضع دیدم.»<sup>۲</sup>  
شاهد دیگری که یکی از این کاروانها را در راه دیده چنین نوشته است:

«آهسته راه می رفتند ، و اغلبشان از فرط گرسنگی در حال ضعف و اغماء بودند . پدری را دیدیم که نوزاد یک روزه خود را در آغوش داشت و پشت سرش مادر نوزاد ، زیر ضربات چوب نگهبان بزحمت خودش را بجلو می کشید . مشاهده این امر که زنی زیر ضربات چوب بر زمین بیافتد و دوباره بلند شود ، امری نادر و غیرمتداول نبود»<sup>۳</sup> و باز مورد مشابه دیگری ، در همین زمینه:

«زنی که شوهرش زندانی بود با کودک پانزده روزه اش در حالیکه فقط یک رأس الاغ برای حمل خود و همه بارونه اش در اختیار داشت ، روانه تبعیدگاه بود . پس از یک روز و نیم که از سفرش می گذشت سربازی الاغش را بسرقت برد و او ناچار شد بچه به بغل پای پیاده راه بیافتد...»<sup>۴</sup>

ماجراهایی غم‌انگیزتر از سرقت اموال این محکومان بمرگ نیز وجود داشت و آن دستبرد به ناموسشان بود. این زنان بدبخت و بی‌دفاع، این زنان درمانده و رنجور همه جسم و جانشان نیز در معرض تجاوز بود. زیرا هر يك از آنها که چند شیلینگ برای رشوه دادن بژاندارم‌ها - تا آنها را به عثمانی‌های پولدارتر از خودشان بفروشدند - نداشتند، نصیب خود آنها می‌شدند و ناگزیر بودند آتش شهوات آن افراد هرزه و وحشی را خاموش سازند. به نمونه‌ای دیگر از این فجایع غم‌انگیز و غیر انسانی توجه کنید:

«در يك جا، فرمانده ژاندارمری به افرادی که تعداد زیادی از زنان و دختران تبعیدی را بدستان سپرده بود، علناً گفت که هر کدام از آن زنان و دختران را که بخواهند، در کمال آزادی تصاحب کنند و هر کار که دلشان خواست با آنها انجام دهند...»<sup>۱</sup>

در اینگونه موارد سن تنها عامل معافیت از ارتکاب به هتك ناموس بود. اما در این کاروانها زنان بسیار سالخورده نیز دیده می‌شدند، زیرا سن شرط معافیت از تبعید و بهلاکت رسیدن آهسته و تدریجی از این راه نبود.

«یکی از موارد قابل ذکر، موردی بود که برای خواهر «ف...» پیش آمد. شوهر وی ماهها بعنوان سرباز پرستار در بیمارستان، خدمت می‌کرد. زنش تیفوس گرفت و او را به بیمارستان آوردند. چند روز پیش از آغاز تبعید ناگهان شوهرش را بدون هیچگونه اتهام یا استنطاقی، زندانی ساختند و او را تبعید کردند. وقتی که مردم محله‌ای را که آنها در آن زندگی می‌کردند کوچ دادند، زن حالش خوب شد و از بستر بیماری برخاست و او را هم در يك گاری که با گاو کشیده می‌شد انداختند و همراه بچه‌هایش روانه ساختند...»<sup>۲</sup>

مسلماً افراد بیمار و یا سالخورده، خود بخود در اثر ناملايمات وارده در طول راه جان می‌سپردند. باین شهادت تکان دهنده توجه کنید:

«زنان معتقد بودند که سرنوشتی هولناک‌تر از مرگ در انتظارشان است. لذا بسیاری از آنان در جیب‌هایشان زهر پنهان کرده بودند، تا در صورت نیاز دست به خودکشی بزنند. بعضی‌ها بیل و کلنگ آورده بودند، تا کسانی را که پیر و قرتوت و یا ضعیف و رنجور بودند و می‌دانستند که در راه خواهند مرد، به خاک

گاهی بدبختی آنان بطرز بی سابقه‌ای براتب زودتر از آنچه انتظار می‌رفت به پایان می‌رسید و این امر هنگامی رخ می‌داد که شکنجه‌کنندگان آنان طاقت نمی‌آوردند جلوی شهوت خونریزی خود را بگیرند ، لذا قبل از موعد مقرر به کشت و کشتار می‌پرداختند در آبادی کوچکی کلبه این فجایع در يك صحنه بانجام رسید: باز شهادت يك ناظر واقعه را می‌بینیم:

«چهل و پنج نفر زن و مرد را به دره‌ای که از آبادی چندان فاصله‌ای نداشت بردند . زنان ابتدا توسط افسران ژاندارمری مورد هتك ناموس قرار گرفتند ، و سپس بدست افراد ژاندارم سپرده شدند تا آنان نیز بفرو نشانندن آتش شهوت خود پردازند . طبق اظهار شهودی که ناظر این صحنه بوده‌اند ، کودکی را که دژخیمان بسوئی برتاب کرده بودند سرش بسنگ خورد و مغزش از کاسه سر بیرون ریخت . مردان را نیز بوضع فجیعی سلاخی کردند و سرانجام از این عله چهل و پنج نفری حتی يك نفر هم زنده نماند»<sup>۲</sup>

همه این فجایع زیر عنوان مهاجرت - و حتی نه تبعید - صورت می‌گرفت . هیچ کدام از قربانیان نمی‌دانستند که بر آنان و زنان و فرزندان شان چه خواهد گذشت . مقامات محلی - در نهایت وقاحت - برای قربانیانی که چند لحظه یا چند روز بیش بزندگیشان نمانده بود ، آرزوی موفقیت می‌کردند ، و مردان ساده دل نیز چنین می‌انگاشتند ، که اگر یارودیار خود را ترك می‌گویند ، زندگی و دیاری تازه در انتظارشان خواهد بود ، صحرائی لم‌یزرع را آباد خواهند کرد و اگر چه به قیمت سالها تلاش ، بهر حال زندگی نوینی در پیش دارند اما واقعیت ، فرسنگها با این تصورات فاصله داشت . به‌بینیم «توین بی» چه نوشته است:

«خروج اجباری آخرین قسمت نفوس ارمنی يك منطقه در اول ژوئن ۱۹۱۵ (تیر ۱۲۹۴ ش) انجام گرفت . کلیه آبادیها و همچنین سه چهارم از شهر قبله تخلیه شده بود . اسکورتی از ۱۵ نفر ژاندارم کاروانی را که شامل چهار و پنج هزار نفر بود همراهی می‌کرد . شهردار برای آنان سفر خوشی را آرزو کرد . ولی در فاصله چند ساعتی شهر ، دسته‌هایی از راهزنان و تعدادی دهاتی ترك و

۱- گزارش کمیته امریکائی

۲- گزارش کمیته امریکائی . لازم بیاد آوری است که عین همین حادثه در سندی نیز که تسلیم لرد برای شده گزارش شده است و در هر دو سند نام اشخاص در کمال صحت بیچشم می‌خورد .

ملح به تفنگ و تبر و چماق به محاصره آنها پرداختند. ابتدا به پیاول امسال آنان پرداختند و حتی کودکان خردسال را نیز در کمال دقت جستجو کردند. هر چه پول همراه افراد تبعیدی بود، تا آخرین سکه غارت شد، و پس از آنکه حتی آذوقه و نانی را که همراه آنان بود تصرف کردند، به قتل مردها که دو تن از آنان نود سال داشت پرداختند. ظرف شش هفت روز کلیه مردان بیش از پانزده سال را به قتل رساندند. در این هنگام افرادی که سوار بر اسب بودند سراغ زنان رفتند و روی صورت آنها را که چون زنان مسلمان در پس حجاب پنهان ساخته بودند باز کردند و خوشگل تریشان را انتخاب کردند و بزور برترک اسبها نشانند و از صحنه قتل عام دور شدند...»<sup>۱</sup>

آنچه در این بخش از گزارش کمیته امریکائی آمده است، می تواند بعنوان نمونه ای از چگونگی قتل عام ارمنیان در سراسر زمین پهناور عثمانی بشمار آید و یک طرح کلی از کشتارها بدست دهد. البته با این توضیح که در آن از جزئیات امر، خشونتها، وحشیگریها، و ابتکارات خاصی که هر یک از گروههای قتل عام داشتند، سخنی به میان نیامده است. مثلاً می خوانیم که زنان ارمنی را با آنکه خود را در حجاب پوشانده بودند، تا از تجاوز مصون بمانند می ربودند، اما چه به سر این زنان می آمد، مطلبی است که تنها باید از زبان شواهد عینی شنید، اگرچه حتی شهادت اینگونه افراد نیز، از شدت شناعة، باور نکردنی بنظر می رسد.

سرگذشتی که بصورت دست اول از گزارش کمیته امریکائی نقل شده توسط بانوئی که عملاً دستخوش فجایع این راه پیمائی مرگبار شده است، تأیید می شود. وی تعریف می کند که چگونه این جنایت فجیع با دار زدن اسقف و هفت تن دیگر از مردان سرشناس آغاز شد و سپس قریب هشتاد مرد دیگر پس از آنکه زندانی بودند و در زندان تحت شکنجه قرار داشتند، همگی در میان درختان بیته سلاخی شدند. «بقیه افراد را در سه گروه مجزا روانه ساختند. من جزء افراد سومین گروه بودم. شوهرم هشت سال قبل فوت کرده بود و برای من و مادرم و دختر هشت ساله ام ثروت هنگفتی باارث گذاشته بود، بطوریکه ما در کمال آسایش و رفاه بسر می بردیم، تا زمانی که تبعید شروع شد. یث فرمانده عثمانی بدون پرداخت اجاره در منزل من بسر می برد. او به من گفت عزیزم

نکنم ، ولی وجدانم قبول نمی‌کرد که در سرفروشت ملتم شریک نباشم ، سه تا اسب با خودم برداشتم و آذوقه و لوازم مورد نیاز را بار آنها کردم. دخترم یک سکه پنج لیری بگردن داشت من هم قریب بیست لیر و چهار انگشتر برلیان همراه داشتم . گروه ما روز اول ژوئن (تاریخ قدیمی) راه افتاد و ۱۵ نفر ژاندارم همراهمان بود...».

وی سپس جزءبجزء به نقل مآقع می‌پردازد و حمله غافلگیرانه، قتل آن دو نفر کشیش ، و قتل عام کلیه مردهای بیش از ۱۵ سال ، را تعریف می‌کند . بشرح سرقت اسبها ، اموال ، و پول‌هایشان می‌پردازد و می‌گوید که حتی غذا و نان را از آنها گرفتند و بردند: «عده زیادی از زنان و دختران را از میان ما خارج ساختند و بطرف کوهها بردند که از آن جمله خواهر من بود با کودک شیرخوار یکساله اش . کودک را از آغوشش بیرون کشیدند و بزمین پرت کردند و کشتند . یک نفر ترک جسدش را برداشت و دور شد و نفهمیدم آنرا کجا برد. مادرم تا آنجا که پایش قوت داشت راه رفت و آنقدر خسته شد که در کنار قله کوهی از حال رفت و کنار جاده به زمین افتاد . در سرراهمان بسیاری از کسانی را که در گروه قبلی بودند پیدا کردیم . بین اجساد مقتولین تعداد زیادی زن بودند ، که در کنار نعش شوهران و فرزندانشان افتاده بودند . پیرمردان سالخورده و کودکان خردسالی را هم دیدیم که هنوز جان داشتند و نفس می‌کشیدند، ولی دیگر رمق حرکت و حتی صحبت را نداشتند...». و در اینجا بار دیگر همان شاهد قبلی رشته سخن را بدست می‌گیرد ، و خاطره روزی از ایام غم‌انگیز تبعید را بشرح زیر حکایت می‌کند:

«ما دائماً بسردان و جوانان مقتولی برمی‌خوردیم که سراپاخون‌آلود بودند زنان و دخترانی نیز در کنار شوهران و پسرانشان به قتل رسیده بودند. بر بلندی‌های کوهها و در قعر دره‌ها اجساد پیرمردان و کودکان خردسال افتاده بود...». آنها در مسیر کاروان قبلی حرکت می‌کردند. شهود دیگری نیز که راه کاروان دیگری نظیر همین کاروان را در جای دیگر - کمی پس از عبور آن کاروان - پیموده بودند ، نظیر همین صحنه فجع را از کشتارهای همگانی مشاهده کرده‌اند: «بسیاری از اشخاص مجبور بودند از همان ابتدای سفر ، بدون آنکه پولی همراه داشته باشند ، با وجود باری که بردوشان بود، پای پیاده همراه

بیافتند. این قبیل افراد طبعاً بزودی خسته می‌شدند و از قافله عقب می‌ماندند و از پای می‌افتادند. سپس سرنیزه‌ای در سینه و شکمشان فرو می‌رفت و بروی خانه پرتاب می‌شدند. آنگاه اجسادشان را آب بدریا می‌برد و بالای تخته سنگها گیر می‌کرد و همانجا میماند و پس از ده دوازده روز می‌گنیدید...».

با وصف این آنهایی که حتی بچنین مرگی نائل می‌شدند، باز خوشبخت بودند، زیرا از شر شکنجه‌هایی که بازماندگانشان بطرزی روزافزون و زائدالوصف تحمل می‌کردند، خلاص شده بودند.

بانوی ارمنی می‌گوید: «ما اجازه نداشتیم شب در آبادیها بخواهیم، بلکه مجبور بودیم در خارج از آبادی دراز بکشیم. آنوقت در ظلمت شب ژاندارم‌ها، راهزنان و دهاتی‌ها اعمال شرم‌آور و غیرقابل وصفی مرتکب می‌شدند. بسیاری از همراهان ما در اثر گرسنگی و ضربات وارده جسمی و روحی دق کردند و جان سپردند. بعضی نیز از فرط ضعف و ناتوانی از راه بازماندند و در کنار جاده افتادند...».

بانوی مورد بحث سپس به تعریف سایر مصائبی که بر سر تبعیدی‌ها وارد آمده پرداخته و می‌افزاید: «مردم از گرسنگی بوضعی در می‌آمدند که مجبور می‌شدند مثل گاو و گوسفند علف بخورند...».

با همه اینها باز عده‌ای سخت‌جان می‌کردند و هلاک نمی‌شدند. در نتیجه نگهبانان مجبور می‌شدند برای تحلیل بردن قوای آنان و کاستن از تعدادشان به طرق شاق‌تری متوسل گردند.

بانوی نامبرده خاطرات خود را ادامه می‌دهد و نقل می‌کند که: «وخیم‌ترین و غیرقابل‌تصورترین دلهره‌ها را برای ما در کناره‌های (غربی) فرات (قره‌سو) و دشت ارزینجان ذخیره کرده بودند. اجساد قطعه قطعه شده و مثله گشته‌زن و دختر و بچه منظره‌ای بود که مشاهده‌اش تن همه را بلرزه در آورد. راهزنان از هیچ نوع عمل شرم‌آور و وحشیانه‌ای نسبت بزنان و دخترانی که با ما بودند امتناع نمی‌ورزیدند و فریاد آنانرا به آسمان می‌رساندند. در فرات کلیه کودکان کمتر از ۱۵ سال را راهزنان و ژاندارمها بفرات ریختند و سپس آنهایی را که شنا می‌دانستند و برای نجات خود دست و پا می‌زدند و تقلا می‌کردند بگلوله می‌بستند و آبرای خون آلود و سرخرنگ می‌ساختند...».



ولی بانوئی که شرح ماجرا را نقل می کند محکوم باین بود که زنده بماند و این صحنه های دلخراش را مشاهده کند: «در مرحله بعدی سفر، مزارع و دامنه تپه ها تا چشم کار می کرد پر بود از اجساد باد کرده و سیاه شده ای که بوی عفونت آن فضا را پر کرده و هوا را غیر قابل تنفس ساخته بود.» سی و دو روز پس از آغاز راه پیمائی آنان بود که به محل توقف موقت رسیدند و شرح ماجرای این بانو نیز در همینجا خاتمه یافته است.

از آنچه بعداً به سر بانوی نامبرده آمد خبری در دست نیست زیرا محل توقف موقت هنوز نیمه راهی بود که وی می بایست برای رسیدن به مقصد تبعید پیماید. لذا بعید بنظر می رسد با همه مصائبی که در آن یکماهه اول سفر متحمل شده به پیمودن بقیه راه و نیل بمقصد قادر شده باشد. همان رنج جسمانی که وی متحمل شد و با آن ظرافت زنانه و عادتتی که بر فاه و تنعم داشت، مدت یکماه یکی از صعب ترین راه های کوهستانی را با تحمل آن همه مشقات پای پیاده پیمود. (صرفنظر از آلام و مصائب روحی که بدانها دچار شد) برای از پای در آوردن وی کافی بوده است. نقل قولی که از وی بعمل آمد، یکی از صدها نقل قول مشابهی است که از زبان کسانی که خود دستخوش ماجرا بوده اند شنیده شد و نقل آن بعلت آنکه تعریف منحصر بفردی بوده است بعمل نیامد، بلکه صرفاً برای نمودار ساختن يك نمونه و بخاطر تأیید گزارشی که شهود کمیته امریکائی داده اند و هردو به نقل يك واقعه پرداخته اند، انجام گرفته است. زیرا نظائر این امر در صدها شهر و آبادی دیگر آناطولی بر سر صدها هزار نفری که هزاران کیلومتر راه های صعب العبور کوهستانی را بالاجبار طی کرده اند نیز به فجع ترین وضعی نازل شده است. این تبعیدها که از ماه آوریل آغاز شده و بارها تکرار گردیده، مصائب بسیاری ببار آورده است، که در صحت گزارش شهود آن جای هیچگونه شبهه ای باقی نمی گذارد. اطلاعاتی که طبق گزارش کمیته امریکائی بدست آمده، همه مستند بر اسناد و مدارکی است که شهود و تهیه کنندگان آن صحت همه آنها را تصدیق و تأکید کرده اند، به تأیید مقامات مربوطه رسیده و کاملاً موثق است. علاوه بر نقل قولها و تعریف هائی که توسط شهود عینی بیان شده، شرح های کلی که از این جنایات و فجایع بعمل آمده است نیز خالی از ابهام و تردید است و هنگامیکه با گزارشات مشروح دست

اول مقایسه می‌شود ، دقیقاً با آنها تطبیق می‌کند.

مثلاً خلاصه‌ای از تأثرات کلی شاهدهی که اخیراً از داخله آناتولوی به‌قسطنطیه آمده ، بقلم پرفسور «هاگوپیان» در شماره اول سپتامبر ۱۹۱۵ روزنامه ارمنستان چاپ فارسی انتشار یافته است. وی در کمال متانت و دقت برها ساختن مجرمین از زندانها و روانه ساختن آنان بکوه‌های مسیر تبعیدی‌ها، ضربات وارده از طرف ژاندارم‌ها، تولد کودکان در راه ، مرگ و میر زنان و سالخورده‌گان در اثر تحلیل بنیه جسمانی ، و حتی بحادثه مادری که کودکش را بچاه افکند (که در صفحات قبل بشرح آن پرداختیم) اشاره کرده است.

شرح قدری طولانی‌تر آن در نامه‌ای که بیک مقام روحانی ارمنی در سرزمینی بیطرف ارسال شده بقدری با مقاله پرفسور هاگوپیان تطبیق می‌کند که شایسته است قسمتهائی از آن بازگو گردد.

نامه مذکور اشعار می‌دارد که : «مقامات محلی در چهار ایالت برای محکومین به تبعید تسهیلاتی قائل شدند و برای آنان چهار و پنج روز مهلت قائل گشتند و اجازه دادند تا بفروش قسمتی از اموال خود مبادرت ورزند و هرچند خانواده برای خودشان یک گاری کرایه کنند. ولی چندی که از سفرشان گذشت آنها را از گاری‌ها پیاده کردند و خود به‌شهر بازگشتند. کاروان‌هایی که بدین ترتیب تشکیل یافته بود و در همان روز بعد و یا گاهی چند روز پس از آن بادسته‌هایی از راهزنان - یا اینکه با گروهی از دهاتی‌های عثمانی برخورد می‌کردند و هرچه داشتند بغارت می‌رفت. راهزنان با ژاندارم‌ها همدست می‌شدند و مردان و پسران معدود کاروان را بقتل می‌رساندند. زنان و دختران و کودکان را میربودند و می‌بردند ، و فقط پسران را باقی می‌گذاشتند. آنها را هم ژاندارم‌ها زیر ضربات شلاق می‌گرفتند و در اثر لطمات وارده و گرسنگی بھلاکت می‌رساندند. یک شاهد دست‌اول نقل می‌کند که چگونه زنان تبعید شده از یک ایالت پس از چند روز ملی راه در دشت خارپوط رها می‌شوند و در آنجا همگی آنان (روزی پنجاه - شصت نفر) جان می‌سپارند. و مقامات مربوطه فقط چند نفری را برای دفن آنها می‌فرستند تا سلامت نفوس عثمانیها درخطر نیفتد.

کاروانهای زنان و کودکان در برابر ساختمانهای دولتی هر شهر و آبادی

که در مسیر آن واقع است در معرض تماشای مردم قرار می‌گیرد ، تا عثمانیها هر کدام را بخواهند انتخاب کنند و از آنها متمتع شوند.

این کاروان از همان شهری بحرکت درآمده بود که باثوئی که به نقل قولش پرداختیم از آنجا تبعید شده بود. افراد کاروان به تریبی که شرحش آمده سرعت تحلیل رفتند ، زنان و کودکانی که باقی مانده بودند در محلی موسوم به کماخ بغازی درست در خارج از ارزینجان بفرات افکنده شدند...»

این فصل از نامه مذکور مخصوصاً حائز کمال اهمیت است. زیرا حوادثی را که قبلاً از قول دو شاهد عینی نقل کردیم - که هر دو مستقلاً و بطور دست‌اول آنرا در اختیار ما گذاشته بودند - کاملاً تأیید می‌کند. هر کس این شرح را با آنچه قبلاً از قول يك بانو و پیش از آن از قول یکی دیگر از قربانیان از تبعید نقل کردیم مقایسه کند ، متوجه می‌شود که این گزارش کلی (که سرگذشتی است که از داخله آناتولی به قسطنطنیه و از آنجا به مارسه رسیده) هرگز نمی‌تواند اغراق آمیز بوده باشد. این شرح کلی همانطور که مشهود است از خود شهادت اصلی بمراتب ملایم‌تر و موجزتر و حتی خلاصه‌تر است. لذا همین مناسبت بارزی که در این خبر افواهی وجود دارد ، در صورتی که بایر شرحها افزوده شود، اعتقاد ما را در قبول حقایقی که بخودی خود موثق است راسخ‌تر می‌سازد.

در مورد این فجایع توسل بمدارك درجه دوم اصولاً زائد است. زیرا شهادت‌های عینی دست‌اول بقدری فراوان و آتقدر مجاب‌کننده بوده و اسناد و مدارکی که در دست است چنان محکم و متقن است که خود مبین شرح کامل جنایت بوده و ما را از مطالعه و توجه بمدارك درجه دوم بی‌نیاز ساخته است. اینها مدارك متقنی هستند که از طریق اسامی افراد سرشناسی که شاهد این فجایع بوده و یا خود از قربانیان آن محسوب گشته‌اند ، استحکام پذیرفته و قوام یافته است.

از ذکر اسامی مذکور بعلت رعایت احتیاط خودداری می‌شود ، ولی هر کس بگزارش کمیته امریکائی توجه کند با مشاهده نقاط متعدد خالی که نمودار محل اسامی حذف شده است ، قهراً پی خواهد برد که این مدارك تا چه حد دارای جنبه مستقیم و شخصی می‌باشد.

علاوه بر این هر يك از شهادت‌ها از منابع متعددی بدست آمده است. از

شهری که شرح سفر آن بانوی ارمنی در آن قطع شده است ، نقل قولی داریم ، که توسط یکنفر مقیم خارج که تبعه يك کشور بیطرف بوده انجام گرفته است . شهر مذکور شهری است واقع در ناحیه شرقی فرات (موسوم به مرادسو) که محل برخورد جاده های شمال بجنوب بوده و بسیاری از کاروانهای تبعیدی ها از آنجا عبور کرده است .

این شاهد خارجی می نویسد : «اگر موضوع ، فقط اجبار به ترك اینجا برای رفتن بجای دیگر بود ، قضیه آتندرها بد نبود ، ولی همه می دانند که «رفتن» در این مورد ، همانا رفتن بسوی سرنوشت مرگ است . اگر در این باره شکمی وجود داشت ، با ورود تعدادی از افراد - رو بهمرفته چند هزار نفر از ارض روم به ارزینجان - این شك برطرف می شد . من اردوی آنانرا چند بار بازدید کردم و با بعضی از آنان به صحبت نشتم . آنها تقریباً بدون استثناء مدرس ، کتیف ، گرسنه و مریض هتند . و این امر با در نظر گرفتن این حقیقت که آنها نزدیک به دو ماه بدون تعویض لباس ، بدون فرصت شستشو ، بدون سرپناه ، و با خوراك اندك در راه بوده اند ، تعجب آور نیست . در اینجا دولت با آنها جزئی جیره ای داده است . من آنها را یکبار هنگامی که خوراكشان آورده می شد تماشا می کردم . دست کمی از حیوانات وحشی نداشتند . بر سر نگهبانانی که حامل غذا بودند هجوم می بردند و نگهبانان آنها را با چماق عقب میراندند ضرباتی که فرود می آوردند ، چنان سخت بود که گاهی برای کشتن آنها کفایت می کرد . با تماشای آنها بزحمت ممکن بود باور کرد که روزی ایتان نیز بشر بوده اند .

چون کسی از کنار اردو عبور کند ، مادران کودکانشان را باو عرضه می دارند و التماس می کنند که آنها را با خود ببرد . در حقیقت ترکها از اختیار بردن این کودکان و دختران به عنوان کنیز و غلام و یا بدتر از آن استفاده کرده اند . و در چند مورد آنها - با استفاده از این اختیار - حتی پزشکی نیز همراه برده اند تا بهترین دختران را معاینه کند و باین ترتیب مطمئن شوند که سالم ترین آنها را در اختیار گرفته اند . بیش از چند مرد در بین آنها نیست ، چون اکثر آنها در راه به قتل رسیده اند . همگی سرگذشت یکسانی را تعریف می کنند و می گویند که مورد حمله و دستبرد کردها قرار گرفته اند .

اکثر آنها بارها این قبیل حملات و دستبردها را تحمل کرده‌اند ، تعداد کثیری از آنان ، مخصوصاً مردهایشان به قتل رسیده‌اند. زنان و کودکان نیز مقتول شده‌اند. البته بسیاری از آنها نیز در اثر ناخوشی و ازدست رفتن قوایشان در راه تلف شده‌اند و در مدتی هم که در اینجا بوده‌اند هر روز تلفات داشته‌اند. چندین گروه مختلف تاکنون وارد شهر شده و پس از یکی دو روز اقامت در اینجا باز بدون آنکه مقصدشان معلوم باشد وادار بحرکت شده‌اند. بهر حال تعداد آنهائیکه اینجا رسیده‌اند قسمت کوچکی از مجموع کسانی است که سفر را آغاز کرده‌اند. بدین ترتیب با ادامه راندن این اشخاص امکان آن خواهد بود که در مدتی نسبتاً کوتاه سایرین هم بهمان سرنوشت دچار شوند و دیگر کسی از آنان باقی نماند.

از جمله کسانی که یا آنان صحبت کردم سه خواهر بودند. آنها در «...» تحصیل کرده بودند و انگلیسی را خوب صحبت می‌کردند. گفتند خانواده‌شان متشویترین خانواده «...» بوده است و هنگامی که براد افتادند تعدادشان بیست و پنج نفر بوده ، ولی حالا فقط چهارده نفر از آنها زنده مانده‌اند. آن یازده نفر دیگر از جمله شوهر یکی از آنان و مادر بزرگ سالخورده‌شان بدست کردها جلوی چشم آنها قصابی شده بودند. بزرگترین فرد ذکور خانواده که زنده مانده است هشت سال دارد. هنگامیکه از «...» حرکت کردند ، پول و اسب و وسائل شخصی داشتند ، ولی همه چیز آنها ، حتی لباسهایشان سرق شد. می‌گفتند بعضی از آنها را کاملاً لخت و عریان رها ساخته بودند و بر تن بعضی‌هایشان فقط یک پیراهن باقی گذاشته بودند. هنگامیکه بیک آبادی رسیدند ، ژاندارم‌ها از بعضی از زنان برای برهنه‌ها لباس گرفتند.

دختر دیگری که باوی صحبت کردم دختر کشیش پروتستان «...» است. وی گفت کلیه افراد خانواده‌اش که در معیت وی بودند به قتل رسیده‌اند و او تک و تنها مانده است. اینها و سایرین ، بازماندگان قلیل طبقه بهتر مردمی که تبعید شده‌اند ، هستند. آنها در مدرسه متروکه‌ای خارج از شهر تحت‌الحفظ بسر می‌برند و هیچکس حق ندارد به آنها وارد شود. آنها گفتند هرچند مجاز هستند از چشمه‌ای که خارج از ساختمان است آب بردارند ، معهذا عملاً زندانی هستند. من هم کنار همان چشمه آنها را دیدم. سایرین همگی در مزرعه بزرگی

در هوای آزاد نگهداری می‌شوند و در برابر تابش شدید آفتاب هیچگونه سرپناهی ندارند.

وضع این مردم معرف سرنوشت کسانی است ، که اینجا را قبلًا ترك گفته و یا اکنون عازم حرکت از اینجا هستند. من معتقدم که تاکنون از هیچیک از آنها خبری بدست نیامده است ، و محتملاً چندان خبری هم از آنها نخواهد رسید. با این روشی که دنبال شده است بنظر می‌رسد که تبانی شده باشد ، تا دستجات کرد در راهها منتظر بنشینند و کمین کنند تا تبعیدی‌ها برسند و آنها به قتل کلیه مردان و احياناً سایر آنان پردازند. بطور کلی این جنبش بنظر می‌رسد سازمان یافته‌ترین و مؤثرترین قتل عامی باشد که این کشور تاکنون شاهد آن بوده است.

این فتوی يك شاهد عینی بود ، که نقشه دولت عثمانی را در کمال پیشرفت آن مشاهده کرده است. او در قرن بیستم میلادی شاهد همان فجایعی شد که هفت هشت قرن پیش از دوران مسیحیت، در این مناطق بار آمده بود. هنگامی که ما می‌خوانیم که دولت آسور و یا بابل فلان ملت یا قبیله شکست خورده را «تحت انقیاد درآوردند» درست به مفهوم این عبارت پی نمی‌بریم. حتی وقتی که شرح وقایع مذکور را که در کمال وقاحت بر کتیبه‌های تاریخی چون آسوربانی پال یا بخت النصر ثبت شده است ، مشاهده می‌کنیم ، باز میزان قبح و شامت آن در تصورمان نقش نمی‌بندد. ولی اکنون وقوف کامل داریم و به مفهوم واقعی اسارت و انقیاد آنطور که باید و شاید پی می‌بریم. زیرا این فجایع در دنیای معاصر ما اتفاق افتاده است ، زیرا که جنایت آسوری‌ها از لحاظ شرارت و خبیث ، هرگز به پای جنایات هولناك عثمانی‌ها نمی‌رسد. - «قتل عام سازمان یافته و موثر» - اینست مفهوم واقعی چنین طرق تبعید ، و جزاین هم نباید چیز دیگری از آن استنباط گردد. ولی آسوریان بهر حال به بازماندگان - در پایان سفرشان - فرصت زندگی می‌دادند. آنان در تبعیدگاه خود اسکان می‌یافتند ، صاحب زمین و خانه می‌شدند ، به زاد و ولد می‌پرداختند و جامعه و زادگاهی جدید برای خود فراهم می‌ساختند. ولی عثمانی‌ها در قساوت خود جدی تر هستند. آنها مردم را تبعید به مرگ می‌کنند ، و هیچگونه تخفیفی در

این امر قائل نیستند. وقتی يك شاهد عینی می‌گوید «من معتقدم که تاکنون از هیچیک از آنها خبری بدست نیامده است ، و محتملاً چندان خبری هم از آنها نخواهد رسید.» این تازه نهایت خوش بینی است. متأسفانه وی در اشتباه بود. البته بیشتر آنهایکه از مناطق دوردست شمالی بکوهها رانده شده بودند، همانطور که وی حدس زده است ، باید در سفر هولناکشان جان سپرده باشند. ولی کسان دیگری هم از سیلیس و شمال سوریه تبعید شده بودند که میبایست راه کوتاه تری را طی کنند اینها را رنج سفر - بعلت همان کوتاهی راه - هلاک نمی‌کرد. بنابراین برایشان سرنوشت دیگری در نظر گرفته شده و برای آخرین و شنیع ترین صحنه این نمایش مخوف ذخیره شده بودند<sup>۱</sup>.

آنچه «توین بی» در بخش سوم کتاب خود آورده است ، تازه مقدمات طرح وسیعی است ، که باید از آغاز تا پایان ، با همین دقت ، خشونت و قاطعیت بسرحله اجرا درآید. پس از اینکه مردان و جوانان ارمنی تصفیه شدند ، مرگ محطوم در صحاری بی آب و علف ، همراه با ضرب و شتم و قتل و کشتار ، تجاوز به جان و مال و نوامیس زنان و دختران ، در انتظار بقیه افراد بود. رفتاری که در این بیابانها با زنان و کودکان شد ، براتب دهشتبارتر از کاری بود ، که بعدها در اردوگاههای مرگ هیتلری ، قرار بود با زنان و کودکان یهودی بشود. شهادت عینی يك نویسنده معروف و معاصر ایرانی<sup>۲</sup> حاکی است که زاندارمها ، راهزنان ، و کردها ، از تجاوز به ناموس دختران در حال نزع و حتی مردگان خودداری نمی‌کردند. اما هیچکدام از اینها پایان کار نبود. اگر تنی چند آنچنان سخت جان می‌بودند ، که از این همه مصائب جان بدر می‌بردند ، سرنوشت هولناکتری در انتظارشان بود ، که «توین بی» باز هم با استناد به شهادت های معتبر و ائکارناپذیر ، فصل چهارم کتاب خود را بدان اختصاص داده است<sup>۳</sup>.

۱- قتل يك ملت - توین بی - فصل سوم

۲- سید محسن علی جمالزاده. که شهادت او در جای خود خواهد آمد.

۳- آغاز بخش چهارم کتاب توین بی - ص ۵۶

عمل نهائی «ترک‌های جوان» امر کاملاً نوظهوری نبود و بهیچوجه تازگی نداشت. آنان اینکار را چند سال قبل (هنگامیکه «کمیته اتحاد و ترقی» جای رژیم «حمیدی» را در قسطنطنیه گرفته ، برمسند سلطان

عبدالحمید امپراطور عثمانی تکیه زده و قرار گذاشته بود ، بوضع آن شهر سرو سامان بخشید) به مقیاس کوچکتیری تسرین کرده بودند. منفورترین جنبه این شهر در آنزمان عبارت بود از قشون سگ‌های بی‌صاحبی که در اثر سالها اغماض مردم در کوچه پس‌کوچه‌ها زادو ولد کرده و تعدادشان زیاد شده بود و اکنون وظیفه رفتگرانی را که شهرداری از تدارک افراد برای تصدی آن اصال کرده بود ، انجام میدادند. ترکهای جوان این وضع نامطلوب پایتخت خود را بطرز موثری اصلاح کردند. آنان بجمع‌آوری سگ‌ها پرداختند و آنها را بجزیره‌ای متروک واقع در دریای مرمره بردند تا از گرسنگی تلف شوند و مثله‌ایرا که قبلاً بوجود آورده بودند، در آینده حل شود. این سابقه را انور و یسارانش هنگامی که در بهار گذشته به مسئله آرامنه فکر می‌کردند ، از نظر دور نداشتند.

برای ارمنیان نیز (با افرادی از آنهاکه از تبعیدجان سالم بدر برده بودند) در واقع قرار شد، همان تدارکی‌را که برای سگ‌های استانبولی دیده بودند، فراهم سازند. برای اسکان نهائی آنان دو محل توسط دولت انتخاب شد تا در اختیارشان قرار گیرد. یکی از این دو محل عبارت بود از آبادی سلطانیه در منطقه بلوک قونیه واقع در مرکز آناتولی ، و این انتخاب با در نظر گرفتن اصول علمی بعمل آمده بود. زیرا آناتولی دشتی است مسطح که پیراموش را در سمت دریا بیلاقات کوهستانی پر آب و درختی که شهرهای ارمنی‌نشین در آن قرار دارند فرا گرفته است ، ولی در قلب آن که از ساحل دریا فاصله دارد بیابان برهوت و سوزانی واقع شده ، که در آن حتی ایلات ترکمن نیز بزحمت بسر می‌برند. در سلطانیه هزار خانواده شهرنشین ارمنی جمع شده بودند. آنها پس از راه‌پیمائی‌های طاقت‌فرسا که طعم بیابانگردی را با آنان چشانده بود ، خسته و کوفته از مناطق مختلف به آنجا رسیده بودند. در میان این هزار خانواده فقط پنجاه فرد ذکور بزرگسال برای رفع نیازمندی‌های آنان وجود داشت. آنها چنین خیل بینوا و مستأصل زن و بچه و معلولی که این چنین ناگهانی از هستی ساقط شده و خانه



وزندگی و اموال خود را از دست داده‌اند. برای تأمین و تدارک حوائج زندگی در این محیط - که برای آنان نیز بهمان میزان که برای نفوس طبقه متوسط شهرهای قرانه و انگلستان غیرعادی است - نامأنوس بود ، همین تعداد اندک فرد ذکور وجود داشت.<sup>۱</sup> دولت با تأسیس این «کوچ‌نشین زراعتی» در بیابان برهوت دل‌آسوده شد و دیگر درباره افراد آن کوچ‌نشین باکی بدل راه نداد. ولی سلطانیه بهیچوجه بدترین قتلگامی که بازماندگان نژاد ارمنی را به آن سپرده باشند ، نبود. تعداد بیشتر آنان به سفری طولانی تر - بسوی جنوب شرقی - فرستاده شده ، و در حلب مرکز حکومتی سوریه شمالی ، برای پراکنده ساختن بین ایالات عربی ماوراء آنجا ، متمرکز شده بودند...»<sup>۲</sup>

منطقه‌ای که این گروه از ارمنیان را بدانجا اعزام داشتند ، از نظر اقلیمی یکی از خشن‌ترین و غیرقابل تحمل‌ترین مناطق گیتی است. این منطقه که در طول تاریخ همواره مرکز وقوع سهمگین‌ترین حوادث بوده است ، تقدیر چنین بود ، که فجیع‌ترین و هولناک‌ترین اینگونه رویدادها را ، با سرنوشت غم‌انگیز ارمنه در خود پیاده کند. قبل از ورود بستن ماجراهای هراس‌انگیز و تکان‌دهنده‌ای که در این دیار بر ارمنیان گذشت ، لازم است قبلاً با موقعیت اقلیمی منطقه آشنا شویم :

بین آناتولی و عربستان - نیمه شمال امپراطوری عثمانی و ضمیمه جنوب شرقی آن - يك تضاد اقلیمی سخت حکمفرماست. مرتفعات آناتولی از لحاظ فیزیولوژیکی شبیه اروپاست ، و ارمنه‌ای که آنجا اقامت دارند نه تنها از لحاظ تمدنی که دارند اروپائی بشمار می‌روند ، بلکه به اقلیمی اساساً اروپائی - همان اقلیمی که در شبه‌جزیره بالکان و یا اتریش و مجارستان وجود دارد - معتاد هستند . ولی هنگامی که از آخرین مرحله این ارتفاعات سرازیر شویم ، و یا اینکه میر فرات را از سرچشمه‌هایش در جبال ارمنستان تا دشتهای بین‌النهرین دنبال کنیم ، دفعتاً از اروپا خارج شده و به سرزمینی با مختصات نیمه استوائی وارد

۱- صحت این مدعا از سه منبع مختلف تأیید شده است: اول- شاهدعینی کمدرتیه «گزارش آمریکائی» دست داشته . دوم - نامه يك ارمنی پروتستان که به يك تبعه آمریکائی نوشته و در شماره چهارم سپتامبر ۱۹۱۵ روزنامه ارمنی زبان «گوچناک» انتشار یافته است . سوم- نامه ۱۵ ژوئن ۱۹۱۵ که از قسطنطنیه نوشته شده است و از آن به تفصیل نقل قول خواهد شد .

۲ - قتل‌يك ملت - نوبنی- فصل چهارم

می‌شویم. ما اکنون در عربستان شمالی هستیم که مانند پلکان آمفی‌تئاتر بسیار عظیمی تدریجاً به پائین کشیده می‌شود و به سوی جنوب شرقی و طرف خلیج فارس سرازیر می‌گردد، تا وارد یکی از شرقی‌ترین مناطق سطح زمین شود. (مقصود از عربستان شمالی که شکل آمفی‌تئاتر است همان سرزمین بین‌النهرین و عراق امروزی است) این آمفی‌تئاتر در مدت عمر خود شاهد حوادثی هولناک بوده است، ولی شاید هیچ‌یک از آنها، از حادثه‌ای که هم اکنون - هنگامی که اقلیم گرم و سوزانش برای آرامنه‌ای که از اوطان معتدل خود در شمال با آنجا تبعید می‌گردند و این تبعید بمنزله محکومیت به مرگ تلقی می‌شود - در آن بوقوع می‌پیوندد، هولناکتر نباشد.

شرح زیر تعریفی است که یکی از ساکنان حلب هنگامی که ارمنیان را چون گله‌ای از این شهر می‌گذرانند و به قتلگاه می‌برند شاهد عبور آنان بوده‌است و درباره این حادثه نقل می‌کند:

«شایعه شنیدم سفر آخرت آنها، قبل از ورود خودشان، در اینجا پیچیده بود. ابتدا به این شایعه چندان توجهی نمی‌شد و کسی آنرا باور نمی‌کرد. ولی چون بسیاری از پناهندگان اکنون وارد حلب می‌شوند، دیگر درباره حقیقت امر هیچ‌گونه تردیدی باقی نمانده است. روز دوم ماه اوت قریب هشتصد نفر زن میانه‌سال و پیرزن، همراه کودکان کمتر از ده سال - از دیار بکر - پس از آنکه چهل و پنج روز در راه بودند بارقت‌انگیزترین وضع قابل تصور و با پای پیاده وارد شدند. آنها ربودن کلیه دختران و زنان جوان را بدست کرده‌اند، غصب کلیه پول و مایملکشانرا تا پیش از آخر، گرسنگی، محرومیت، و انواع آلام و مشقات را گزارش می‌دهند. وضع ناهنجار و دلخراش آنان گویاترین شاهد شرح حال آنهاست.

من اطلاع حاصل کردم که چهار هزار و پانصد نفر از سقوت برأس‌العین و دو هزار نفر از مزیره به دیاربکر، فرستاده شده و کلیه شهرهای بیتلیس، ماردین، موصل، سوریک، مالاتیا، بنه، غیره... از آرامنه تخلیه شده‌اند. مردان و پسران و بسیاری از زنان بقتل رسیده‌اند و بقیه آنانرا در سراسر کشور پراکنده کرده‌اند. اگر این‌ها راست باشد - که در صحت آن شک نیست - حتی آن بقیه نیز طبعاً باید از خستگی، گرسنگی و ناخوشی هلاک شوند. حاکم

در الذّور که اکنون در حلب است ، می گوید پانزده هزار ارمنی در شهر وی وجود دارند. کودکان معمولاً فروخته می شوند تا از گرسنگی نمیرند ، زیرا دولت عملاً آذوقه ای نمی دهد.»

آنها را مانند سنگ های مطرود قسطنطنیه به حال خود رها ساخته بودند تا از گرسنگی بمیرند. این بود سرنوشتی که ارمنه برای آن ناگزیر بودند صدها فرسنگ راه سنگلاخ تبعید را پیمایند. مرحله ماقبل آخر سرنوشت آنها در شهری واقع در مرادسو (که قبلاً وصف آنرا از قول يك شاهد عینی نقل کردیم) باید بنظر بسیاری نهایت بینوایی و مذلتشان باشد. ولی اینجا در حلب آنها دچار سرنوشتی تیره تر بودند ، و بدترین همه را هنوز در پیش داشتند. ما همراه با نام شوم درالذّور ، با این سرنوشت آشنا شده ایم. حلب در يك واحه بیابانی قرار گرفته است. و رودخانه ای که آنرا مشروب می سازد ، در فاصله ای قریب يك روز سفر بسوی جنوب شرقی شهر در باتلاقها فرو می رود. این باتلاقها به نخستین گروه های واردین اختصاص یافته بود ولی تکافوی چنین گروه زیادی را نمی کرد و دسته های بعدی - بفاصله پنج روز سفر - از آنجا جلوتر رانده شدند و بشهر درالذّور مرکز حکومتی ایالت بعدی در مسیر رود فرات درحالی که رودخانه از میان دشت های سوزان آمفی تاثر عربی بسوی خلیج فارس روانه میگردد منتقل شدند.

قربانیان در این راه پیمائی دستخوش مصیبتی دیگر ، یعنی تعویض عذاب دهندگان شدند. کردها در تپه ها باستراحت پرداختند و اعراب بدوی پایتای ادامه نقش آنان پرداختند. ارمنیان - این قربانیان شهوت و نفرت متجاوزین - بهتر بود بجای آنکه باین طرز باطراف کشور کشانده شوند ، همانجا در زادگاه کوهستانی خود بضر بگلوله می مردند و باین خفت و ذلت گرفتار عذاب و شکنجه نمی شدند. صدها نفر از آنان در اثر رنج گرسنگی و هتک ناموس وحشیانه در میر راه جان سپردند و تقریباً کلیه آنها از فرط گرسنگی ، تشنگی ، ربوده شدن توسط اعراب اناز در بیابانی که بآنجا گسیل شده اند ، در حال مرگ هستند. اعراب انازه بقول يك شاهد دیگر خودشان در بیابان زاد و بومشان گرفتار قحط و غلا هستند. پس تکلیف این میهمانان ناخوانده روشن است ... و بدین ترتیب آنها به درالذّور رسیدند.

گزارش مشروحی از يك منبع بسیار موثق از آنچه در درالذور بوقوع پیوسته است در دست داریم و آن شهادت دوشیزه «باترس روهنر» مبلغ مذهبی سویسی از شهر بال است. دوشیزه روهنر شخصاً شاهد آلام ارمانه در درالذور بوده ، و شرح مشاهدات خود را در نشریه «زونن آوفگانگ» (طلوع آفتاب) و ارگان «اتحادیه آلمانی کمک برای امور خیریه مسیحیت در شرق» درج کرده است. قسمتهائی از مشاهدات وی که آنها را برشته نگارش درآورده بشرح زیر است :

«در درالذور ، شهری بزرگ در بیابان ، قریب شش روز فاصله سواره از حلب ، خانه بزرگی دیدیم که کلیه اطاقها ، پشت بام و ایوانهای آن پر از ارمنیانی بود که بیشتر آنها زن و بچه بودند ، با چند نفر پیرمرد. آنها روی جل و پلاس خود هر جا که می توانستند سایه ای پیدا کنند خوابیده بودند.

زندگی در اقلیم بیابان ، برای این گروه نشینان بسیار دشوار است. روز بعد من يك اردوی بزرگ ارمنی که از چادرهای پوست بز تشکیل شده بود رسیدم. ولی بیشتر این مردم بدبخت در بیرون روی شن های سوزان در زیر آفتاب خوابیده بودند. عثمانیها بخاطر تعداد زیاد بیماران ، به آنها يك روز استراحت داده بودند. از لباسشان پیدا بود که روزی مردم مرفعی بوده اند. آنها اهل «گبن» - دهکده ای دیگر در نزدیکی «زیتون» - بودند ، و توسط رئیس مذهبی خود رهبری می شدند. هر روز پنج شش تن از کودکان آنها در راه تلف می شدند. آنها هم اکنون از دفن يك زن جوان ، مادر دختر بچه ای نه ساله ، فارغ شده بودند ، به من التماس می کردند که این دختر بچه را با خودم ببرم.

کسانیکه تجربه ای از بیابان ندارند ، نمی توانند مشقات حاصله از چنین سفری را در ذهن خود مجسم سازند ؛ بیابانی پرنشیب و فراز و بدون سایه و سایبان ، راه پیمائی بر فراز سنگلاخها زیر تابش آفتاب سوزان ، درحالیکه حتی عطش طاقت فرسا را از آب گل آلود فرات که در محاذات جاده به فاصله ای نزدیک جریان دارد نمی توان تسکین داد.

روز بعد ، با اردوی دیگری از این ارمانه اهل «زیتون» برخورد کردم. همان مشقات وصف ناپذیر بود و همان شرح پریشانی و بینوایی می پرسیدند:

(چرا ما را یکباره نمی‌کشند تا از این رنج و مشقت آسوده شویم؟ چرا زجر کشمان می‌کنند؟ روزهاست که آبی برای نوشیدن نداریم و بچه‌هایمان از تشنگی هلاک میشوند. شب عرب‌ها به ما حمله می‌کنند. هرچه داریم میبرند. رخت و لباسمان را که بزحمت همراه آورده‌ایم می‌دزدند. دخترانمان را بزور می‌ربایند. زن‌هایمان را مورد تجاوز قرار می‌دهند. هر کداممان را که نتوانیم راه برویم ژاندارم‌ها کتک می‌زنند. بعضی از زن‌هایمان خودشان را از روی تخته‌سنگها به فرات می‌اندازند تا ناموسشان را نجات دهند. بعضی‌ها بچه به بغل برودخانه می‌چهند...).

شرح همین فجایع را به اختصار در مقاله‌ای که (قبلاً به آن اشاره شد) پرفسور هاگوپیان روزنامه «ارمنستان» چاپ مارسی داده، که در شماره مورخ اول سپتامبر ۱۹۱۵ آن درج شده است و طی آن می‌خوانیم:

«این مردم بدبخت تبعیدی را (که قسمت اعظمشان از اهالی «زیتون» هستند) بطور کلی در دو محل نگاهداشته‌اند. یک قسمت از آنها را در یک منطقه باتلاقی که قبلاً بعلت مالاریای مهلك غیرمسکون مانده بود، جای داده‌اند. در صورتی که بقیه آنها را به محلی بمراتب فاسالم‌تر در جهت خلیج فارس (که همان درالذور باشد) رانده‌اند، که از بس طاقت‌فرساست، التماس کرده‌اند که بهمان باتلاق‌ها باز گردند. باین تقاضای انتقال آنها موافقت نشده است...»

معهدا در آن باتلاق‌ها هم جز مرگ مفری برای نجات وجود نداشت «مالاریا بعلت فقدان کامل خوراک و مأمن به آنها لطمه فراوان می‌زند. پذیرفتن این ادعا که دولت وانمود می‌کند بخاطر تشکیل یک «کوچ‌نشین» به اعزام آنها باین منطقه مبادرت کرده، واقعاً مسخره است. این چه نوع کوچ‌نشینی زراعتی است که اعضای آن نه خیش در اختیار دارند، نه بذر؟ آنها را دست خالی با آنجا فرستاده‌اند. نه جا دارند، نه نان...»<sup>۱</sup>

همان شاهد اظهار می‌دارد: «هنگامی که پناهندگان ابتدا به حلب آمدند نفوس مسیحی برای آنها خوراک و پوشاک خریدند. اما «والی» اجازه نداد آنها با پناهندگان تماس بگیرند. او وانمود می‌کرد که آنها همه چیز دارند و از کمک‌بی‌نیاز هستند. ولی چند روز بعد مردم به کمکی که قصد داشتند

مبادرت ورزیدند و نیازمندی‌های آنانرا تأمین کردند . بعبارت دیگر نقشه دولت ، توسط مسیحیان محلی بر اثر سماجت و اصراری که بکار می‌بردند بزم خورد . ولی فقط برای مدتی کوتاه...

نفوس ارمنی سیلیس که با ایالات حلب، درالذوره و دمشق تبعید شده‌اند، حتماً از گرسنگی خواهند مرد.

دولت طبق اطلاعات حاصله از اینکه قبول این پیشنهاد که بگذارد تعداد ناچیز ارمنه حلب و اورفا در اوطانشان بمانند ، امتناع ورزیده است ، تا مبادا آنها به برادران بدبختشان که بنواحی جنوبی تر رانده میشدند کمک کنند. اسقف ارمنه سیلیس که هنوز در حلب است به توزیع کمکی که ما برایش فرستاده‌ایم اشتغال دارد...»

شرح فوق از نامه مورخ ۱۵ شهریور ۱۲۹۴ ش (اوت ۱۹۱۵) است که به یک مقام روحانی ارمنی در يك کشور بیطرف نوشته شده و ما از آن بارها نقل قول کرده‌ایم. این شرح نشان میدهد ، که اسقف ارمنه سیلیس ، که برجسته‌ترین نماینده ملت خود در آن ناحیه بود ، هنگامیکه کمک ارمنه محلی قطع شد ، شخصاً با آوردن کمک برای تبعیدی‌ها پرداخت. شرح مذکور با نامه‌ای که قبلاً در تاریخ ۲۹ شهریور ۱۲۹۴ ش (۱۵ ژوئن ۱۹۱۵) از قسطنطنیه نوشته شده و در تاریخ ۲۸ اوت توسط روزنامه ارمنی «گوچناگ» چاپ نیویورک انتشار یافته مطابقت دارد. در نامه اخیرالذکر راجع به مطلب مورد بحث چنین نوشته شده است :

«در میان هزار خانواده‌ای که به سلطانیه تبعید شده‌اند بزحمت ممکن است پنجاه نفر مرد وجود داشته باشد . این سفر را اکثر آنان پای پیاده طی کرده‌اند. بعضی از پیرزنان و کودکان در راه تلف شده‌اند. زنان جوان بیچاره به مقصد نرسیده و همانجا در کوههای بین راه جامانده‌اند. حتی در این لحظه، در محل تبعیدشان ، این مردم تبعید شده روزی ده دوازده نفر قربانی می‌دهند. اینها در اثر ناخوشی و گرسنگی هلاک می‌شوند. در حلب فعلاً روزی ۳۵ لیره (عثمانی) لازم است تا به مردم تبعید شده فقط نان خالی رسانده شود. حالا تصورش را بکنید که وضع آنها در بیابان‌هایی که حتی اعراب بومی آن گرفتار قحط و غلا هستند چه خواهد بود و چه بر سرشان خواهد آمد...؟»

مبلغی پول از قسطنطنیه برای اسقف‌ارامنه سیلیس که اکنون در حلب شاهد بینوائی و عذاب ملت خویش است فرستاده شده. اینجا لااقل مقامات اجازه توزیع کمک باین بدبخت‌ها را می‌دهند. در سلطانیه تاکنون چنین امکانی دست نداده‌است که کمکی در دسترس آنان قرار گیرد، زیرا دولت علی‌رغم مجاهدات سفارت امریکا از صدور اجازه این کار استنکاف می‌ورزد.»

این مجاهدات بشر دوستانه خارجی مصرأ بعمل می‌آید، ولی نتیجه‌ای به بار نمی‌آورد. «بهاگ» روزنامه دیگر ارمنی در تاریخ ۹ سپتامبر چنین می‌نویسد: «کمیونی مرکب از پنج نفر عضو از امریکا بقسطنطنیه عزیمت کرده‌اند تا به‌ارامنه متاصل کمک کنند. این هیئت خواستار آن است که در داخله کشور سفر کند و با وضع آوارگان در محل‌های مربوطه از نزدیک آشنا شود، تا بتواند اقدامات مقتضی را بعمل آورد، ولی دولت عثمانی از صدور چنین اجازه‌ای بآنان امتناع ورزیده است.»

بدین ترتیب دولت ترکیه جوان، وقتی که بازماندگان ارامنه را به «کوچ» نشین‌های زراعتی روانه ساخت، جلوی هرگونه کمکی را که ممکن بود در آخرین لحظات قربانیان را از حل کامل «مسئله ارامنه» نجات دهد، کاملاً گرفت.

چنین بود رئوس مطالب ماجرای غم‌انگیزی که برسر نفوس ارامنه (که فقط هشت ماه قبل در کمال آسایش و رفاه در شهرها و آبادیهای امپراطوری عثمانی بسر می‌بردند) آمد. و ما مطالب خود را مختصراً به بیان جریان «عادی» جنایت و بشرح این «نقشه» همانطور که توسط دولت در قسطنطنیه ترتیب یافته و بطور کلی بدست مرئوسین محلی آنها بمرحله اجرا در آمده است محدود ساخته‌ایم. ما بسطال مبالغه‌آمیزی که درباره این فجایع موجود است اشاره نکرده‌ایم. معذرت این جنایت - در بسیاری از موارد - در اثر ابتکارات خاص حکام شرور و مخصوصاً اعمال ننگین ژاندارمهای وحشی، از آن سرحد «عادی» براتب تجاوز کرده و بحد افراط رسیده است. مثلاً قبل از آنکه به‌قصابی کردن مردان ارمنی بپردازند، درباره آنها شکنجه‌هایی را که مرسوم قرون وسطی بود، مرتکب شده‌اند بعنوان نمونه شرح زیر را که يك نفر از اتباع خارجی مقیم آناتولی تعریف کرده، و توسط بسیاری از افراد دیگر

- نه باین تفصیل - تأیید شده است ، نقل می کنیم:

«روزی بخانه‌ای فرا خوانده شدم ، و در آنجا شمعی را که از زندان خارج شده بود برای شش فرستاده بودند ، مشاهده کردم. خود را بوقوف برماجرا علاقمند نشان دادم ، و به یاری دو شخص بسیار مورد اعتماد - که خود شاهد قسمتی از ماجرا بودند - از حقیقت آگاه شدم. که شرح آن بقرار زیر است :

«زندانی را در اطاقی قرار می دهند. دو نفر ژاندارم در دو طرف وی ، و دو ژاندارم دیگر در انتهای اطاق می ایستند. زندانی را چوب فلک می کنند و هر یک از ژاندارم‌ها به نوبت تا رمق در بدن دارند بزندان تازیانه می زنند. در زمان رومیان حداکثر ۴۰ ضربه تازیانه زده می شد. اما در اینجا ، دویت ، سیصد ، پانصد و حتی هشتصد ضربه می زنند. پاهای زندانی در اثر ضربات پیاپی که بر آن وارد می آید ورم می کند و بعد می ترکد. آنوقت زندانی را نزد سایر زندانیان باز می گردانند. زندانیانی را که پس از وارد آمدن این ضربات از هوش می روند ، با ریختن آب سرد بر سر و روی آنها دوباره بهوش می آورند.

روز بعد ، و یا دقیق تر گفته شود ، همان شب (زیرا در «.....» نیز مانند «.....» کلیه فجایع در شب انجام می گیرد) دوباره علی رغم آماس و جراحت پاهای زندانی ، او را به فلک می بندند و باز هم ضربات مفصلی بر او وارد می سازند. من در آن هنگام در «.....» بودم ، ولی در آن زندان نیز ، تعداد سی نفر زندانی بسر می بردند که پاهای کلیه آنها همین وضع را داشت و بنحو دردناکی سوزش می کرد که اغلب بریدن پا اجتناب ناپذیر بود ، پای بعضی ها را هم قبلاً بریده بودند. مرد جوانی را ظرف پنج دقیقه در اثر ضربات وارده بقتل رساندند. علاوه بر چوب فلک از وسائل دیگری نیز از قبیل گذاشتن آهن داغ روی قفسه سینه برای شکنجه افراد استفاده میشد...»

ولی شاید شیع ترین برنامه رسمی را حاکم طرابوزان مرتکب شده باشد. «عده‌ای را در مواقع مختلف سوار قایق‌ها می کردند و بسوی «.....» می فرستادند

۱ و ۲ و ۳ - آرغولد توینس ، جای اسامی شهرها و اشخاص را با خالی گذاشتن آنها معرفی نمی کند. - گزارش کتبه امریکائی - شاهد دیگری که در همین گزارش به نقل مطالبی مبنای شده اعلام میدارد که: «چوب فلک گرآرا بکار می رفت و همین ترتیب داغ درفش ... در بعضی موارد چشم‌های قربانیان را از حدقه بیرون می کشیدند.» از همان گزارش.



احتمال کلی این است که اشخاص مذکور را در رودخانه غرق می‌کرده‌اند. طی روزهای اول مردانی را که گمان می‌رود اعضای کمیته آرامنه بوده باشند، در يك قایق بزرگ یا دوبه سوار کردند و بسوی «...» روانه ساختند. دوروز بعد يك نفر تبعه روس «یکی از همان مردانی که در دوبه سوار کرده بودند» در حالیکه سرو صورتش بسختی مجروح بود و از فرط جراحات وارده شناخته نمی‌شاد در «...» به‌خشکی بازگشت.

www.golshan.com

مرد بدبخت که مشرف بموت بود تنها کلمه‌ای را که توانست از گلویش خارج سازد این بود: «بوم . بوم!» او از طرف مقامات مربوطه توقیف و به بیمارستان شهرداری اعزام شد، و روز بعد در آنجا درگذشت. یکی از اتباع عثمانی می‌گفت که با این قایق در نزدیکی «...» با قایق دیگری که ژاندارم‌ها در آن بودند و پس از مبادرت بقتل کلیه مردان و افکندن آنها به آب از ماموریت خود باز می‌گشتند، برخورد کردیم. آنها فکر می‌کردند که همه آن مردان را کشته باشند، ولی این روس قوی‌هیکل و سخت‌جان که فقط مجروح شده بود، بدون آنکه ژاندارم‌ها متوجه او شده باشند، به ساحل شناکرده بود. تعدادی از این قایق‌ها در حالی که مردانی را در آنها انباشته بودند، از «...» عزیمت می‌کرد و معمولاً پس از چند ساعت خالی باز می‌گشت.<sup>۱</sup>

این شرح از استشهادهای که در گزارش کمیته امریکائی مندرج است نقل شده و صحت مطالب آنرا منابع بی‌شمار دیگری تأیید کرده‌اند. مطالب مذکور در سراسر امپراطوری عثمانی دهان‌به‌دهان می‌گردد و شواهد آن مسلماً مجاب‌کننده است. همان شاهد بشرح مطالب خود چنین ادامه می‌دهد: «تعدادی جسد زن و بچه را اخیراً آب به ساحل شنی زیر دیوارهای صومعه ایتالیائی‌ها آورده بود، و توسط زنان یونانی در همان محلی که دیده شد دفن شده است.»<sup>۲</sup>

کلیه این فجایع<sup>۳</sup> اعم از جنایات مسلم و برنامه -  
 معاذیر ناموجه ریزی شده و یا پیرایه‌های محلی آن، (ابتکارات  
 دژخیمان محلی) هر دو بدون هیچگونه انگیزه و دلیلی  
 بر آرامنه نازل شد. دولت جبار و ستمگر عثمانی محتملاً پاسخ می‌دهند:

«ما در حال جنگ بودیم ، برای بقای خودمان می جنگیدیم . ارمانه به پیروزی دشمنان ما دل بسته بودند ، و توپک می کردند تا آن پیروزی را میر سازند. آنها در منطقه ای جنگی در کمال آزادی دست به خیانت می زدند؛ و ما ناچار بودیم علیه آنها با انضباط نظامی رفتار کنیم.» ولی چنین معاذیری کاملاً یا حقایق مغایرت دارد. این ارمانه در مناطق جنگی سکونت نداشتند. هیچیک از شهرها و آبادیهای که آنها بطرزی دقیق و طبق برنامه از آنجا به سوی مرگ تبعید می شدند بهیچوجه به متمرخصومتها و زدو خوردنها نزدیک نبود. آنها همگی در داخله آناتولی بودند که از جبهه قفقاز و از بغاز داردانل بیک نسبت دور بود. امکان تشریک مساعی آنان با ارتشهای متعین بهیچوجه وجود نداشت ، و بهمین ترتیب این امکان نیز که خود آنها علم طغیان برافرازند ، ابداً میر نبود. زیرا دارای جامعه متشکلی نبودند ، بلکه در کشوری پهناور بصورت گروههای کوچک پراکنده بسر می بردند و در همه جا در مقایسه با همسایگان عثمانی خود کاملاً در اقلیت محض بودند. قدرت کشوری و لشکری بطور درستی در یداختیار عثمانیها بود ، و هیچگونه احتمال توسل به زور از جانب ارمانه ابداً مطرح نبود باید تکرار شود که این مردم شهرنشین ارمنی اساساً مردمی صلحجو ، صنعت پیشه ، و فعال بودند ؛ که اصولاً با اسلحه سرو کاری نداشتند و مانند شهرنشینان اروپای غربی با فکر خشونت و اعمال زور بیگانه بودند. دولت عثمانی امکان ندارد که بتواند جنایات خود را بعنوان «اقدامات بازدارنده» تغییر ماهیت دهد. زیرا ارمانه آنقدر از چنین عواملی دور بودند و آنقدر از طرح جنایتی که دولت برایشان در نظر گرفته بود ، بی خبر بودند که حتی پس از آنکه دولت در حقیقت جواز مرگشان را - با اعلام تبعید آنها - صادر کرد ، عملاً هیچگونه مقاومتی از خود نشان ندادند. در واقع فقط دو مورد پیش آمد کرد که ارمانه عملاً با نقشه تبعید مخالفت کردند ؛ یکی مخالفت موفقیت آمیز انطاکیه بود که در آن دهاقین ارمنی به تپه ها رفتند و مدت هفت هفته پشت به دریا جنگیدند ، تا آنکه تقریباً بطرزی معجزه آسا توسط ناوگان قرانه نجات یافتند. مورد دیگر ، عملیات قهرمانانه و در عین حال نومیدانه «شاین قره حصار» - شهری واقع در اراضی پشت ساحل طرابوزان - بود که در آنجا چهار هزار نفر ارمنی با شنیدن خبر تبعید خود اسلحه بدست

گرفتند و از اواسط ماه مه تا آغاز ژوئیه با سربازان عثمانی به زد و خورد پرداختند.<sup>۱</sup> در برابر این مقاومت، عثمانی‌ها به اعزام افراد و مهمات پرداختند و شهر را با آتش توپخانه متصرف شدند. در نامه‌ای که بمقام روحانی ارمنه نوشته شده و قبلاً نیز بآن اشاره کردیم، دربارهٔ این واقعه چنین گزارش شده است: «قره حصار بمباران شد، و کلیه نفوس آن اعم از ساکنان شهر و روستائینان نواحی اطراف، بدون استثناء - حتی خود اسقف - در کمال قساوت قتل عام شدند.» این واقعه کاملاً نشان می‌دهد که عثمانی‌ها از ارمنه کمترین واهمه‌ای نداشته‌اند و معاذیرشان اساساً ناموجه بوده است، باز نشان می‌دهد که چگونه بمحض اینکه فرصتی دست می‌داد، در کمال اشتیاق و با سریع‌ترین وسیله به قلع و قمع آنان مبادرت می‌ورزیدند.

دولتی که رفتارش نسبت به ارمنه نومید و متاصل شهرها، که کاملاً مطیع و آرام بودند و در حسن ظن آنها هیچگونه تردیدی نبود، بر این منوال بود که با شرحش آشنا شدید، معلوم است که با دهاقینی که باندازهٔ همگان شهرنشین خود رام و نرم نبودند، چه رفتاری خواهد داشت. در این مورد دولت دیگر لازم ندید، که بکتمان نیات پلید خود بپردازد و جنایات را در پس پرده تبعید بمرحله عمل درآورد. بلکه دهقانان را بدون آنکه منتظر احضار آنان برای تبعید شود، علناً و در کمال بی‌پروائی مورد حمله قرار داد و کلیه آنانرا بدون استثناء از دم تیغ هلاک گذرانید. چنین بود رفتاری که «زیتون»، ارمنی‌نشین که مدت هشتاد سال در میان کوهستانهای مشرف بردشت سیلیس، ساکنان آن در کمال رفاه و استقلال در آنجا زندگی کرده بودند.

اهالی زیتون از این حیث که اغلب مسلح بودند، بر سایر ارمنیان برتری داشتند و بنظر می‌رسد که از قبل خود را برای مواجهه با تلاش مرگ - مرگی که برایشان مقدر شده بود - آماده کرده باشند. ولی گفته می‌شود که آنها را نیز با این وعده که «اگر تسلیم شوید، برادران بلاد دفاع شما که در آبادیهای دشتهای واقع در پیرامون کوهستان آنان بسر می‌برند، بخاطر تسلیم آنان از نابودی معاف خواهند کرد» همگی را خلع سلاح کردند. اما مسلم است بمحض

۱ - دولت از سالها پیش اقدامات شدیدی بعمل آورده بود، تا از سترنی ارمنه به سلطه جلوگیری کند.

آنکه عثمانی‌ها به هدف خود که خلع سلاح این ارامنهٔ سلحشور کوه‌نشین بود موفق شدند، قول خود را زیر پا نهادند و قهرمانانی را که در کمال جوانمردی تسلیم شده بودند، ناجوانمردانه تا آخرین نفر قتل‌عام کردند.

«پرده‌ای خونین بر فراز زیتون گسترده شد. ذخایر جنگی این کوه‌نشینان شجاع، در این سال جنایت‌بار و خاطره‌انگیز تسلیم شد. آنها بعنوان پیروان وفادار و بازماندگان سلسله «روپنیان»، تا آن زمان زادگاه خود را مصون نگاه داشته و در کمال موفقیت در برابر دستبرد عثمانی‌ها بموطن خویش ایستادگی کرده بودند. سرانجام در اثر مواجهه بانیره‌های سنگین عثمانی مغلوب شدند و اکنون استحکامات زیتون بدست دشمن افتاده است.

بنظر می‌رسد، پس از آنکه نقشه‌ای که عثمانی‌ها در زمستان گذشته برای لشکرکشی علیه کانال سوئز طرح کرده بودند، به شکست انجامید، جمال‌پاشا فرمانده ارتش سوریه، قوای عظیمی از ارتش تحت فرماندهی خود را به زیتون هدایت کرده باشد. مردم زیتون بسرعت در دژهای خود سنگر گرفتند و علیه دشمنی که تعداد افرادش بی‌نهایت از آنها بیشتر بود و به توپخانه سنگین مجهز بودند، مدتی نزدیک به سه ماه با این امید که بموقع قوای کمکی برای آنها برسد جنگیدند. ولی هیچ‌گونه کمکی برایشان نرسید و آنها تا آخرین فشنگی که در دست داشتند جنگیدند. در اواخر ماه مه (اواسط بهار) بود که عثمانی‌ها زیتون را بتصرف درآوردند، و کلیه ساکنان آنرا بدون استثناء قتل‌عام کردند. گفته میشود که چندصد پیرزن بانکارا و تعداد دیگری بدشتهای بین‌النهرین تبعید شدند، که طبق گزارشهای واصله دستخوش شکنجه‌های بسیار گردیدند» شکنجه‌هایی که قبلاً با شهادت و توصیفی که دوشیزه «روه‌نر» از آن یاد کرده است، برچگونگی آن آگاهی یافته‌ایم. و اگر نویسنده‌ای - که هم‌اکنون مطالبش دربارهٔ «زیتون» از نظر شما گذشت - از شرح هولناکی که دوشیزه «روه‌نر» دربارهٔ «درزور» نوشته است اطلاع می‌داشت، بشدت و خشونت‌کار براتب بیشتر و بهتر پی می‌برد.

این ماجرا، همانطور که در شماره ماه ژوئیه نشریهٔ «آرارات» چاپ لندن مندرج است، پایان کار زیتون بود. زیتون بدین ترتیب نابود شد، ولی کمی دورتر از آن، و در جهت شرقی منطقه مورد بحث، جامعهٔ روستائی دیگری

بنام «ساسون» در مقابل قاتلان به استقامت پرداخت و آنان را به تنگ آورد. ساسون از چهل آبادی ارمنی تشکیل شده و در تپه‌هایی که ناحیه علیای دجله را از مصب مرادسو جدا می‌سازد، واقع شده است، «ساسون» قرن‌ها با حالتی نیمه‌مستقل موجودیت خود را تقریباً بدون آنکه نیازی بخارج داشته باشد، حفظ کرده و از این لحاظ موجبات حسد دولت عثمانی و غبطه همسایگان کرد خود را، که به اندازه آنان مرفه نبودند - برانگیخته بود. در «ساسون» قبلاً عبدالحمید سلطان عثمانی در سال ۱۲۷۴ ش (۱۸۹۵) مقدماً به قتل‌عام اهالی دست زده بود و در ماه خرداد ۱۲۹۴ (مه ۱۹۱۵) نیز ترک‌جوان درصدد برآمد تا آنجا را نیز مانند زیتون بکلی از میان بردارد.

در تاریخ ۱۵ سپتامبر، روزنامه ارمنی «افق» - چاپ تفلیس - بدرج شرح زیر که از پاسگاه مرکزی «اکدیر» واقع در سرحد روس و عثمانی برای روزنامه ارسال شده بود پرداخت:

«... مرد جوانی که موفق شد در تاریخ دوم ماه اوت از آبادیهای ساسون بگریزد، اطلاعات ذیل را درباره آن منطقه گزارش میدهد: «ساسون هم‌مورد بازدید قاتلین قرار گرفت. آبادیهای دشت عموماً به تاراج رفته و ویران شده است. روبن (یکی از سران نیروی مقاومت ارمنیان) هنوز با یاران شیردل خود، که گروهی کوچک ولی دارای روحیه‌ای قوی و شکست‌ناپذیرند، در کمال رشادت با دشمن خونخوار مبارزه می‌کند و در برابر آنان استقامت می‌ورزد. ولی وی آخرین روزهای تلاش خود را طی می‌کند. برای نجات او و یارانش باید بدون درنگ مقادیر نامحدودی اسلحه و مهمات در اختیار آنان قرار گیرد...»

ساسونیه‌ها افراد با استعدادی هستند. آنان حتی یاد گرفته‌اند که از مواد طبیعی و معدنی بساختن مهمات بپردازند. ولی متأسفانه زیر آتش سنگین سربازان عثمانی قرار گرفته‌اند، همه کردها نیز علیه آنها مبارزه می‌کنند. ممکن است هر لحظه خبر سقوط ساسون برسد و بدین ترتیب پانزده هزار نفر ارمنی دیگر، بطرزی فجیع نابود شوند زیرا عثمانی‌ها ارمانه انگشت‌شماری را که در وضعی قرار دارند، که می‌توانند از خود دفاع کنند، تا آخرین نفر ریشه‌کن خواهند ساخت. معذرت‌ها گناه زیتون و ساسون، همانا زندگی مرفه غبطه‌آمیز مردم

آن سامان بود. گناهی نابخشودنی که ارتباطی به جنگ نداشت ، زیرا در مورد این مردم نیز مانند سایرین بهانه «منطقه جنگ» عذری کاملاً ناموجه است و بهیچوجه واقعیت ندارد. فقط در يك مورد می بینیم که ممکن است نشانه‌ای از این توجیه بیچشم بخورد و آن آرامنه مقیم خود قسطنطنیه و یا حول و حوش نزدیک بآن هستند. این آرامنه شاید با انضباط‌ترین و ساعی‌ترین افراد امپراطوری عثمانی باشند مع هذا چون در وضعی قرار داشتند که امکان تبانی آنها با قوای متفقین در داردافل وجود داشت ، لذا ، لختی به بررسی رویه آنها خواهیم پرداخت ، تا معلوم شود که آیا ملاحظات نظامی لاقبل در اینجا انگیزه واقعی تبعید آنان بوده است یا خیر ؟.. مدارك فراوانی از این حقایق در اختیار مآقرار دارد :

در «آدریانوپل» ، بدستور دولت ، کلیه کارمندان ارمنی مؤسسات دولتی و ملی و مالی از کار خود متفصل شده‌اند. سربازان عثمانی که از سایر مناطق باینجا آورده شده‌اند ، مرتکب فجایع بیسابقه‌ای می‌شوند. آرامنه مرتباً در معرض آزار قرار می‌گیرند قریب پنجاه تن از آرامنه شهر زندانی شده و یا تبعید گشته‌اند. مسافرت آرامنه بخارج از کشور و یا حتی ایالات داخلی ممنوع شده است.

آرامنه «کشان» تبعید شده‌اند. قایقرانان ارمنی «سیلیسوری» با اتهام رساندن اجناس و آذوقه بزیردریائی‌های انگلیسی زندانی شده‌اند. کلیسا و صومعه آرامنه در «دیموتیکا» را دولت ضبط کرده است. به آرامنه این منطقه دو هفته مهلت داده شده تا بجای دیگری کوچ کنند. برای تبعید آرامنه «مالگارا» نیز همین دو هفته مهلت داده شده‌است. منازل آنها توسط عثمانی‌هایی که از صربستان مهاجرت کرده‌اند ، اشغال خواهد شد. آرامنه «چرلو» نیز تبعید شده‌اند.

شرح فوق از نامه‌ای که از قسطنطنیه نوشته شده و در شماره مورخ ۲۸ اوت روزنامه ارمنی «گوچناگ» چاپ نیویورک انتشار یافته ، نقل شده است ، و ما می‌توانیم دنباله ماجرا را در «نامه‌ای بیک مقام روحانی»<sup>۱</sup> که قبلاً از آن

۱ - این نامه‌ای تاریخ ۱۵ اوت است و بنا بر این نسبت بنامه قبلی که در ۲۸ اوت در نیویورک انتشار یافته ، با توجه بعدتی که برای رسیدن نامه از قسطنطنیه بامریکا لازم است تازه‌تر بوده و عبارت دیگر بعدتی بعد از نامه مذکور نوشته شده‌است.

«این نقشه هم اکنون در حول و حوش قسطنطنیه بمعرض اجرا در آمده است. دستجات ارامنه منطقه «ایسمید» و ایالت «بورسا» در حالیکه قلبها و مایملکشان را پشت سر گذاشته اند ، اجباراً به بین النهرین رانده می شوند. سکنه آدایازار ، ایسمید ، گگوه ، آرماچا ، و حول و حوش آن - (در واقع سکنه کلیه آبادی های منطقه ایسمید ، به استثنای «باغچه جیک» که در آن نقل و انتقالات چند روز به تعویق افتاد) همه را بهمین ترتیب منتقل کرده اند...

اکنون نوبت قسطنطنیه است. مردم که بطرز عجیبی وحشت زده شده اند، لحظه به لحظه منتظر اجرای حکم تبعید خود و رهسپار شدن بسوی سرنوشتی مرگبار هستند. توقیف های بیشماری انجام می گیرد ، و کسانی که توقیف می شوند ، آنانرا بلادرنگ از پایتخت می رانند. مسلم است که اکثر آنان زنده نخواهند ماند. تاکنون فقط کسبه جزء و دکاندارانی که متولد ولایات بوده اند، ولی مقیم قسطنطنیه هستند ، از جمله (شش اسم بعنوان نمونه ذکر شده است) از پایتخت اخراج شده اند.

کوششهایی بعمل می آید، تا لاقل جان نفوس ارمنی قسطنطنیه از این قلع و قمع هولناک ملت ارمنی نجات یابد تا بدین ترتیب ما بتوانیم لاقل برای مسئله ارامنه عثمانی در آینده نقطه اتکائی و دلیل قانع کننده ای در دست داشته باشیم...» ولی در اینجا نیز همه کوششهایی که بعمل آمد بی نتیجه بود. حمله مقدماتی بر ارامنه پایتخت از ۱۵ ژوئن آغاز شد ، و بیست و شش تن از برجسته ترین نمایندگان آنان پسر از قرائت حکم دادگاه نظامی<sup>۱</sup> در انظار عمومی بدار آویخته شدند. هرچند این امر انجام گرفت مع هذا این قربانیها برای مصون ماندن سایر همگنان از خطر مرگ کافی نبود. با همه اینها ، دولت زمان اجرای نقشه های شیطانی خود را پنهان می داشت ، و همه با ترس و اضطراب منتظر آن بودند، تا هر لحظه دچار سرنوشتی مشابه شوند. تا آنکه روزنامه «گوچناگ» در شماره ۴ سپتامبر خود چنین گزارش داد :

«در کلیه محلات قسطنطنیه، به تهیه صورتی از اسامی ارامنه پرداخته اند. فهرستهای جداگانه ای ترتیب داده اند ، و نام کسانی را که از ارمنستان بقسطنطنیه

۱ - اسامی بیست تن از آنان در شماره ماه ژوئیه روزنامه «آراران» انتشار یافت .

مهاجرت کرده‌اند در يك لیست و نام آنهایی را که در خود پایتخت متولد شده‌اند در لیست دیگری ثبت می‌کنند. گمان می‌رود درصدد هستند، آنهایی را که از ارمنستان به پایتخت آمده‌اند، از آنجا تبعید کنند...»

پس از این واقعه، سرعت حوادثی بوقوع پیوست. در پنجم ماه سپتامبر روزنامه «افق» - چاپ تفلیس - تلگرافی را که از بخارست دریافت داشته بود، بشرح ذیل منتشر ساخت:

«عثمانیها کار قلع و قمع را ادامه می‌دهند. از قطنطیه مردان ارمنی را تبعید کرده‌اند. ده هزار نفر مرد ارمنی هم‌اکنون در جبال ایسید قتل‌عام شده‌اند...»

نقشه دولت یکبار دیگر بمرحله اجرا درآمد! پس از خواندن این خبر تعجب نخواهیم کرد، اگر از سایر منابع نیز واقف شویم، که زنان و مردان ارمنی «قطنطیه» و «تراس» برای آباد ساختن «کوچ نشین زراعتی» وارد بیابان آناتولی شده‌اند.

بدین ترتیب ارمنه ساپروولایات نیز بهمان سرنوشت فجیع برادران آناتولی خود دچار شدند: «ارمنه قایقران سیلیسوری ممکن بود، به زیردربانیهای انگلیسی سیوروسات رسانده باشند!» این امر بهانه‌ای بیش نبود. ولی انگیزه اصلی محسوب نمی‌شد. اعلامیه دولت مبنی بر اینکه «منازل آنها توسط پناهندگان ترکی که از صربستان کوچ کرده‌اند، اشغال خواهد شد» از راز این انگیزه پرده برمی‌دارد. و لازم است خودستایی طلعت بیگ را نیز بار دیگر در اینجا خاطر نشان سازیم، که در کمال مباهات گفت «پس از این دیگر تا پنجاه سال مسئله ارمنی وجود نخواهد داشت...»

انگیزه قلع و قمع ارمنه فقط پاک‌ساختن سرزمین عثمانی، از وجود آنان بود و بس. «زیرا موطن ارمنه دیگر آنها را باز نخواهد شناخت و عثمانیها وارث مسکن و موجودیت آنها خواهند شد.» هنگامیکه مدارک خود را در پرتو این انگیزه مرور می‌کنیم مشاهده خواهیم کرد، که نشانه‌های چنین سیاستی با نظم و ترتیبی شیطانی نمودار می‌شود.

«چهار منطقه از ارمنه تخلیه می‌گردد. مهاجران بوسنیاک جای ارمنه‌های را که بدین ترتیب تبعید شده‌اند اشغال می‌کنند. عثمانیها از باده غرور کاملاً»



«بیش از بیست هزار ارمنی که از يك ايالت مجبور به مهاجرت شده‌اند، در بیابانها میان ایلات و عشایر بدوی افکنده شده‌اند و منازل و باغات و اراضی مزروعی و املاک آنان به ترکان مهاجر واگذار شده است. این مردم بدبخت و مستأصل که از هستی ساقط شده، و کلیه اموالشان را از دستشان بیرون آورده‌اند حتی از گور نیز برای دفن مردگان خود محروم هستند.»<sup>۱</sup>

«بعضی آنکه آرامنه تبعیدی از خانه‌هایشان رانده شدند، مهاجران «تراس» به غصب خانه و زندگی آنان پرداختند. آنها که اجازه نداشتند چیزی از مایملک خود را همراه ببرند، بچشم خود شاهد بودند که چگونه اموالشان بدست اغیار می‌افتد. اکنون باید قریب بیست تا بیست و پنج هزار نفر از عثمانیان باین شهر آمده باشند و نام‌شهر نیز بنظر می‌رسد که به يك نام عثمانی تبدیل یافته باشد...»

سه شهادت فوق از «گزارش کمیته امریکائی» نقل شده و اکنون خلاصه‌ای از نامه‌ای را که در آن نوشته شده و تاریخ آن هشتم ماه ژوئیه است، و حوادث مورد بحث را بطرزی بسیار مشروح‌تر نقل می‌کند، ذیلا منعکس می‌کنیم:

«دو نفر مبلغ مذهبی دارای ملیت بیطرف، که با آنان شخصا آشنائی دارم دیروز از آتن عبور می‌کردند. آنها با اظهار اینکه وضع آرامنه در «سیلیس» وخیم است، مرا از وضع آنان مطلع ساختند. شهر «دورتیول» پس از آنکه از نفوس آرامنه خود تخلیه شد، توسط خانواده‌های ترك اشغال گردیده است. کلیه ساکنان ارمنی از خانه‌هایشان اخراج و به بیرون اعزام شده‌اند و طبیعا از گرسنگی رنج می‌کشند. وضع طوری است که نمی‌تواند مورد وصف قرار گیرد. نه نفر تاجر برجسته قبل از تخلیه شهر به‌دار آویخته شدند...»

«زیتون نیز بهمین سرنوشت دچار شده است. حتی یک نفر ارمنی هم در زیتون باقی نمانده و کلیه خانه‌ها را عثمانیها اشغال کرده‌اند. دوستان من نتوانسته بودند بفهمند که بر سر زیتونی‌ها چه آمده است<sup>۲</sup> ولی حقیقت این است که توسط

۱ - نقل از يك گزارش رسمی - مورخ هیجدهم ژوئن ۱۹۱۵  
۲ - پس از قرائت شهادت دوشیزه «روهنر»، می‌توانیم بهتر بفهمیم که بر سر آنها چه آمده است.

مقامات ترك دقت خاصی بعمل آمده است تا تعداد زیادی از آنها با یکدیگر بسر نبرند. کوشش‌هایی بعمل آمده است تا آنها را ملمان کنند، و اطلاع حاصل شده است که مقامات مذکور سعی کرده‌اند يك، دو، یا سه خانواده را در یکی از آبادی‌های منطقه «ماراش» توزیع کنند.

آنها درصدد برآمده‌اند تا همین کار را در «هاجین» نیز انجام دهند. ولی بهر حال فقط نیمی از ساکنان منطقه، آنجا را ترك گفته‌اند و طبعاً خانه‌های آنان توسط عثمانی‌ها اشغال شده است.

عثمانی‌های «ترسوس» و «آدانا» همان رویه‌ای را که قبل از قتل‌عام‌های ۱۲۸۸ ش - (۱۹۰۹ - م) پیش گرفته بودند، ادامه می‌دهند.

مبلغان مذهبی ایالت بیروت می‌گویند که نسبت به مسیحیان سوریه نیز همین ایذاء و فشار را فراهم می‌آورند...».

مدارکی از این آبدارتر نمی‌توانست وجود داشته باشد. زیرا همه آنها بطرزی متنقن و غیرقابل تردید ثابت می‌کند که جنایتی که علیه نژاد ارمنی انجام می‌گیرد، در کمال آزادی و بطور کاملاً عمدی است. در کمال دقت روی آن فکر کرده‌اند. نقشه دقیقاً طرح‌ریزی شده و ترتیب کاملی برای اجرای آن بعمل آمده است. این «مهاجران» که اجازه یافته‌اند به غضب‌خانه و زندگی آرامه تبعیدی پردازند، عثمانی‌های هستند، که از ایالات اروپائی - که از دست امپراطوری عثمانی خارج شده و تحت حکومت مسیحیان درآمده است - به عثمانی کوچ کرده‌اند. آنها از هنگام جنگ بالکان در حواشی غربی امپراطوری عثمانی که وسعتش کاهش یافته بود گرد آمده بودند. در آنجا آواره و پریشان، و عاقل و باطل بسر می‌پردند. و اکنون آنانرا مشاهده می‌کنیم که در گروه‌هایی کاملاً متناسب با تعداد آرامه هر ناحیه‌ای، در ولایات آسیائی حتی تادورترین آنها - چون سیلیس - توزیع شده‌اند و آماده‌اند، تا بمحض اجرای حکم تبعید آرامه بدون درنگ منازل آنانرا اشغال کنند، و مایملک آنها را صاحب شوند: «بمحض آنکه آرامه تبعیدی از خانه‌هایشان رانده شدند، مهاجران «تراس» به غضب‌خانه و زندگی آنان پرداختند» در مورد این جابجائی و تغییر و تحول، هیچگونه محظوری وجود ندارد، و ابدأ دفع‌الوقت نمی‌شود و تعلل و مسامحه‌ای بعمل نمی‌آید. ترتیب همه چیز قبلاً از روی نقشه دقیق داده شده و

تصمیمات مقتضی برای اجرای آن اتخاذ گردیده است. هیچگونه ملاحظه‌ای، هیچیک از افراد این نژاد را از سرنوشت مشترکی که برایشان منظور شده بود، معاف نمی‌ساخت. ممکن است تصور شود، آرامنه‌ای که در ارتش عثمانی نام‌نویسی کرده و عملاً بخدمت در هنگهای مختلف آن درآمده بودند، لااقل با داشتن لباس متحدالشکل نظام، از گرفتارشدن بسرنوشت سایر هم‌نژادان خود محفوظ نماندند. در صورتی که حقیقت برخلاف این بود، و همیسن لباس و همیسن خدمت نیز صرفاً برای سلاخی آنان مورد استفاده قرار می‌گرفت. قبلاً در این مورد متذکر شده‌ایم که چگونه آنها را خلع سلاح می‌کردند و همگی را در پشت جبهه قفقاز به راه‌سازی و بیگاری می‌گماشتند. شرح ذیل به منزله فصل نهائی سرگذشت آنان است :

«سربازان ارمنی نیز دچار همان سرنوشت بودند. در بدو امر کلیه آنانرا خلع سلاح کردند و بکار ساختن جاده‌ها گماشتند. ما از يك منبع موثق، اطلاع حاصل کرده‌ایم که سربازان ارمنی ارض روم - که در ساختن جاده بین ارض روم و ارزینجان بکار گماشته شده بودند - کلیه آنها در همانجا قتل‌عام شده‌اند. سربازان ارمنی ایالت دیار بکر نیز همگی در جاده بین دیار بکر و اورفا و جاده بین دیار بکر و خارپوط قتل‌عام شدند، معهداً از خارپوط ۱۸۰۰ جوان ارمنی را بعنوان سرباز به دیار بکر اعزام داشتند، تا در آنجا بکار پردازند. کلیه آنان هم در مجاورت «ارغانه» قتل‌عام شدند. از سایر مناطق خیری در دست نداریم، ولی یقیناً آنها نیز دچار نظایر همین سرنوشت گردیده‌اند...»

شرح فوق اقباسی است از نامه‌ای که يك مقام عالی روحانی آرامنه نوشته شده و توسط شهادت مستقل و مستقیم يك سرباز مسلمان نیز - که در یکی از هنگهای کار مربوطه در منطقه مورد بحث خدمت می‌کرد و پس از دفن هم‌ردیفان مسیحی قتل‌عام شده خود، در مرخصی استراحت برمی‌برد - تأیید شده است. ۱ بدین ترتیب دولت عثمانی حتی مصالح نظامی خود را نیز فدای اجرای کامل طرح انهدام کامل آرامنه آن سرزمین کرد. و این عمل، هر چند فجیع‌ترین اقدام آن دولت در این زمینه نیست، معهداً پست‌ترین و ناجوانمردانه‌ترین نمونه

آن محسوب می‌شود. لذا این کار را نیز با هیچگونه عذر و بهانه‌ای «بعنوان مصالح جنگی» نمی‌توان توجیه کرد و چنین وصله ناجوری به‌دامان افراد زحمتکش کارگر و برزگری که در مناطق آرام و دور افتاده‌ای بسر می‌برند و کوه‌های سرسخت و غیر قابل عبوری آنانرا از مقر جنگ جدا ساخته و بین آنها هزاران فرسنگ فاصله انداخته است نمی‌چسد. هنگامیکه توجه خویش را بجانب آنچه در منطقه واقعی جنگ اتفاق افتاده است، معطوف داریم، با فجایعی چنان شنیع مواجه می‌گردیم که در پس پرده حیاتی‌ترین الزام نظامی نیز هرگز نمی‌تواند استتار یابد.»<sup>۱</sup>

بدین ترتیب، با شهادت آرنولد توین بی، کمیته امریکائی و ناظران عینی واقعه، دولت عثمانی، حتی بقیمت تضعیف نیروهای نظامی خویش و احتمالاً شکست در جنگ نیز، حاضر نبود، از قتل عام آخرین گروه آرامنه، یعنی آنانکه صمیمانه در راه نجات و حفظ مملکت تلاش و جانبازی می‌کردند صرف نظر کند. این شهادتها، واقعیت بزرگی را که از آغاز مورد بحث ماست، بیش از پیش مورد تأیید قرار می‌دهد، و آن اینکه «قتل عام آرامنه» بصورت نقضی وسیع و دقیق برای «حل نهائی مسئله آرامنه» تدوین شده بود، و همه دلایلی که عثمانی‌ها زیر عنوان «خطر آرامنه» یا تهدید «موجودیت عثمانی» عرضه می‌داشتند، بهانه‌هایی تو خالی بیش نیست.

در بخشهای پایان کتاب، به تفصیل درباره عکس العمل و مقاومتهای پراکنده، یا متشکل آرامنه، در قبال این قتل و کشتارها بحث خواهیم کرد، و ضمن پاسخ باین پرسش، که چرا گروههای کثیر آرامنه، چون گوسفندانی رام و اهلی، روانه کشتار گاهها می‌شدند، چگونگی تشکیل حزب «داشناک» و ترورهای آنانرا به تفصیل بیان می‌کنیم. اما در اینجا و در آخرین فصول کتاب توین بی، به نمونه‌ای از اینگونه عکس‌العملها و خشونت و شدت عمل عثمانیان در برابر آن برخورد می‌کنیم، که بخاطر حفظ تداوم مطالب، ناچار از نقل آن هستیم. توین بی که باین بخش از کتاب خود، عنوان «قتل آشکار» داده است، به آن گروه از ارمنیانی می‌پردازد، که در میان گزائیر دو نیروی متخاصم عثمانی و روس قرار گرفته بودند، و هنگامی که در برابر جنایات عثمانی‌ها قد علم کردند، با

سرنوشت شوپی روبرو شدند، که برآتب خشن تر و دهشت بارتر از سایر هم نژادانشان بود. اینک باتفاق توین بی وارد متن ماجرا می شویم:

منطقه جبهه شرقی جنگ عثمانی، از میان موطن نژادارمنی

عبور می کند. قبلاً به توضیح این امر پرداختیم

## قتل آشکار

که آرامنه‌ای که بنام « تبعد » به قتل رسیدند ،

بطور کلی مردم خود ارمنستان نبودند ، بلکه اکثرآ از نواحی ارمنی نشین پراکنده‌ای بودند که در شهرهای آناتولی و سیلیس که در مناطق غربی عثمانی واقع است ، اقامت داشتند . در خود ارمنستان ، آرامنه منحصر بشهرها نبودند، بلکه زارعین و دهقانان ساکن آبادیها نیز ارمنی بودند و در دهات و مزارع این منطقه بزراعت و فلاحت اشتغال داشتند. در حقیقت قدری بیش از نیمی از آرامنه امپراطوری عثمانی هنوز - قبل از آغاز جنگ- در این مرز و بوم شرقی متمرکز بودند؛ بطوری که منطقه‌ای که در قسمت علیای رودخانه‌های فرات و دجله - از سمت مغرب و جنوب - و در مرزهای روسیه و ایران - از جانب شمال و مشرق - قرار داشت بطرزی نسبتاً یکنواخت ، باستانی کوچ- نشین‌های متجاوز و ناخوانده کرد، در اشغال نفوس آرامنه بود. اینجا مرکز تاریخی این ملت ، معروفترین شهرهای آنان، و ظریفترین ابنیه و آثار معماری و هنری آن بود ، و درست در همینجا پیکار روس و عثمانی ، در مدتی نزدیک بیك-سال - يكسال فلاکت‌بار و پرمصیبت برای نژاد ارمنی - در نوسان بوده و دست‌بدست می‌گشته ، است. جریان این پیکار بطور خلاصه بشرح ذیل است:

عثمانی‌ها در اوایل زمستان تقریباً بلافاصله پس از آنکه وارد جنگ شدند، در سراسر مرز روسیه به تهاجمی بمیزان بسیار وسیع مبادرت ورزیدند ، و لشگر دیگری را بسوی شرق گسیل داشتند، تا ایالت آذربایجان ایران را تحت تسلط خود در آورند. اما این اقدامات هر دو بشکست انجامید، و قبل از بهار ۱۲۹۴ ش- (۱۹۱۵) قوای آنها دوباره از ماوراء قفقاز بیرون رانده شد و مجبور شدند آذربایجان را پس از اشغال زودگذر- مرکز آن تبریز - تخلیه کنند. هنگامی که روسها به نوبه خود به عبور از مرز پرداختند، مقامات عثمانی در ایالت مرزی وان، دست سربازان خود و همچنین افراد نامنظم کرد را برای تجاوز به نفوس آرامنه

آزاد گذاشتند و همگی را بجان آنها انداختند. آرامنه در مناطق خارج از شهر منکوب و منهدم شدند، ولی در خود شهر وان، وقتی ارمنیان مشاهده کردند که بعضی از قائلدین آنان به قتل رسیده‌اند، و قتل عام بر سر سایرین سایه افکنده است، سلاح بست گرفتند. قاتلان را بیرون راندند. و مدت ۲۷ روز با یک هزار و پانصد نفر مدافع در برابر محاصره پنج هزار مهاجم مجهز به توپخانه ایستادگی کردند، تا سرانجام با پیشروی روسها در ۱۷ ماه مه، پیروزمندانه از حلقه محاصره رهایی یافتند. بدین ترتیب ساحل شرقی دریاچه وان از دشمن پاک شد (ناحیه دریاچه وان درست در قلب ارمنستان قرار دارد) در ماههای اول تابستان قوای روس دریاچه را با آهستگی بجانب غرب دورزد. ولی در حدود پایان ماه ژوئیه عثمانی‌ها نیروی تقویتی سنگینی دریافت داشتند و دوباره دست به تهاجم زدند و موفق شدند که وان را از نو اشغال کنند. اما باردیگر پس از سه هفته مدافعان، مهاجمان را از مواضع خود طرد کردند. و اکنون خط فیما بین، تخمیناً از همانجائی که در ماه ژوئن گذشته بود، می‌گذشت. یعنی درست از ناحیه وان عبور می‌کرد و خود دریاچه بصورت حدفاصل بین متخاصمین در می‌آمد. باردیگر بنظر می‌رسید که روسها آهسته به پیشروی پرداخته و این ناحیه را از عثمانی‌ها و کردها پاک خواهند کرد. ولی اینک شرایط جغرافیائی دشوار و تعداد افراد دشمن بمراتب بیشتر است. روسها ممکن است طرح آزاد ساختن ارمنستان را روزگاری تکمیل کنند، ولی در خلال این فاصله بدترین مصائب بوقوع پیوسته است و دهقانانی که در کمال بی‌صبری و اشتیاق انتظار ورود آنان را داشتند یا در اثر قتل عام نابود شده‌اند و یا بسایر مناطق تبعید، و دستخوش آوارگی و بینوائی شده‌اند.

سربازان عثمانی و کرد، در همان لحظه‌ای که خصومتها و زدوخوردها آغاز شد شروع به نشان دادن بیرحمی و شقاوت کردند. ایالت آذربایجان ایران نفوس مسیحی آسوری زیادی دارد. رنج‌ها و مشقات این مردم در چنگال گروههای متجاوز و مهاجم در نامه‌هایی که از طرف مبلغین مذهبی آلمانی که بین آنها اقامت دارند<sup>۱</sup> (نامه‌هایی که در تاریخ ۱۸ اکتوبر در روزنامه هلندی «ده نیوه

روتردامش «کورانت»<sup>۱</sup> انتشار یافته) باجزئیات هولناک آن تشریح شده است. شرح ذیل را از محتویات نامه‌های فوق‌الذکر نقل می‌کنیم: [www.golshan.com](http://www.golshan.com)

«آخرین خبر حاکی است که چهار هزار نفر آسوری و یکصد نفر ارمنی، فقط در اثر ناخوشی در ظرف پنج ماه گذشته در میسیون‌ها جان سپرده‌اند. کلیه آبادی‌های حول و حوش این منطقه، باستانی‌دوسه آبادی، دستخوش غارت و چپاول قرار گرفته، با آتش کشانده شده و نابود گشته است، تعداد بیست هزار نفر مسیحی در ارومیه و اطراف آن سلاخی شده‌اند. کلیساهای بسیار و همچنین بسیاری از منازل این شهر را آتش زده و نابود کرده‌اند...»

و این شرحی است از نامه‌ای دیگر:

«در هفتون و سلماس ۸۵۰ جسد بدون سر فقط از چاهها و آب‌انبارها کشف شده است. چرا؟ ... برای اینکه افسر فرماندهی برای هر سر مسیحی يك جایزه تعیین کرده بود. فقط در هفتون بیش از پانصد نفر زن و دختر بکردها و سنجبولاها واگذار شدند. تصورش را بکنید که بر سر این مخلوقات بدبخت چه آمده و ممکن است دچار چه سرنوشت شومی شده باشند. در دیلمان مسیحیان را دسته دسته بزدان افکنده و به قبول اسلام مجبور می‌ساختند. مردها را خسته می‌کردند. گلپارچین، ثروتمندترین آبادی ایالت ارومیه را با خاک یکسان کردند. مردها به قتل رسیدند. زنان و دختران خوشگل ربوده شدند. همین عمل را در بارو انجام دادند. صدها نفر زن، وقتی مشاهده کردند که چطور بسیاری از خواهرانشان روز روشن در وسط جاده‌ها مورد تجاوز و هتك ناموس راهزنان قرار می‌گیرند، خودشان را بروی جاده عمیق پرتاب کردند. در میان دو آب واقع در ناحیه سولدوس نیز همین وقایع رخ داد.»<sup>۲</sup>

ارتکاب این فجایع در يك کشور خارجی بقدر کفایت هولناک است، ولی رویصرفته نسبت به جنایاتی که عثمانی‌ها در این اواخر در سرزمین خودشان بآن مبادرت می‌ورزند، مقیاسش بسیار کوچک و ناچیز شمرده می‌شود. تجدید تجاوزشان در ژوئیه گذشته یا قلع و قمع کامل ارمنه در نواحی پشت خطوط

۱ - «کورانت» روزنامه مهم هلند [در حین انتشار کتاب توین بر] است، این روزنامه بهیچوجه مایل نیست که به آلمان یا متحدین آن نسبت‌های ناروایندد و در وصف وقایع نامطلوب مربوط به آنها غلو نماید، زیرا روزنامه مذکور یکی از نشریات محدود هلندی است که مقامات آلمانی فروش نسخه‌های آن را در بزرگ مجاز شمرده‌اند.

۲ - در آن ایام نقاط ذکر شده در نامه فوق در اشغال عثمانی‌ها بوده.

جبهه ، و همچنین در مناطقی که در مسیر پیشرفتشان قرار داشت توأم بود.  
 نخستین اخبار این واقعه در ۲۲ ژوئیه به «نوویهورییا» روزنامه پتروگراد  
 واصل شد:

«فجایع عثمانی‌ها در منطقه بیتلیس وصف‌ناپذیر است . آنان پس از آنکه  
 کلیه افراد ذکور این منطقه را قتل عام کردند، نه هزار (۹۰۰۰) زن و بچه را از  
 آبادیهای اطراف گرد آوردند و از بیتلیس خارج ساختند . دو روز بعد آنها را  
 روانه کناره دجله کردند ، همه را بضرر گلوله به قتل رساندند، نه هزار جسد آنها  
 را برودخانه ریختند.

در فرات عثمانی‌هایک هزار نفر ارمنی را کشتند و اجسادشان را برودخانه  
 ریختند . در همین اوان بچهارگردان دستور داده شد روانه دره «موش» گردند،  
 و کار دوازده هزار تن ارمنی ساکن این دره را بازند. طبق آخرین اطلاعات واصله،  
 قتل عام آنها هم اکنون آغاز شده است. ارمنه مقاومت می‌کنند ، ولی کلیه آنها در  
 اثر فقدان فشنگ بدست عثمانیان قلع و قمع خواهند شد. کلیه ارمنه ساکن دیاربکر  
 نیز بهمین ترتیب قتل عام می‌شوند.».

در موش ، بهرحال دیری نپائید که این شایعه شوم مورد تأیید قرار گرفت  
 و واقعیت آن آشکار شد. در تاریخ ۲۰ ماه اوت روزنامه «افق» چاپ تفلیس گزارش  
 داد که :

« عثمانی‌ها کلیه افراد ذکور دشت موش را قتل عام کرده‌اند. فقط پنج هزار  
 تن از آنان موفق به فرار شدند و به‌سسون که ارمنه عاصی هنوز در آنجا پایداری  
 می‌کنند پناه بردند.».

ولی این تعریف‌های مبهم یا اندازه توصیف‌های مشروح‌تری که يك ماه بعد  
 بامریکا راه یافت و روز چهارم سپتامبر در روزنامه ارمنی «گوچناک» چاپ  
 نیویورک انتشار یافت مخوف و هولناک نبود:

«اخباری باور نکردنی درباره قتل عام‌های بیتلیس واصل می‌شود. در يك  
 آبادی یکهزار نفر ارمنی (مرد و زن و بچه) را در يك ساختمان چوبی جمع کردند،  
 و خانه را آتش زدند. از يك آبادی بزرگ دیگر این منطقه، فقط سی و شش  
 نفر موفق به فرار از قتل عام شدند . در آبادی دیگری زن و مرد را ده تا ده تا با  
 یکدیگر بناب بستند و بدریاچه وان افکندند. يك جوان ارمنی اهل بیتلیس که



در خدمت ارتش بود و پس از خلع سلاح و گماشتن بکار جاده‌سازی موفق شده بود بگریزد و خود را بوان برساند، تعریف می‌کند که جوادی‌بگ والی سابق «وان» کلیه افراد ذکور بین پانزده تا چهل ساله را در بیتلیس قتل عام کرده‌است. جوادی‌بگ خانواده‌های مقتولین مذکور را به جانب «سرت» تبعید کرده، ولی کلیه دختران خوشگل را نزد خود نگاهداشته‌است. بیتلیس را اکنون ده هزار نفر از عثمانی‌ها و اگراد مهاجر پر کرده‌اند...».

تراژدی ارامنه در منطقه جنگ بدین ترتیب نسبت به تراژدی شهرهای آناتولی چهره‌ای متفاوت داشت. اینجا در رویه انهدام آنان بارتکاب وحشیگری و سفاکی بیشتری مبادرت می‌شد. از آن نبوغ شیطانی تبعید در اینجا دیگر اثری وجود نداشت. معهذاً در برابر هزاران نفری که انور در سایر مناطق به قتل می‌رساند، در اینجا جوادی‌بگ ده‌ها هزار نفر را یخاک هلاک می‌افکند، زیرا منظور او چیزی نبود جز آنکه نسل ارامنه را از وطن و زادگاه آنها کاملاً براندازد و آنرا ریشه‌کن سازد.

معهذاجواد بیگ در این امر من حیث‌المجموع توفیق کامل نیافت. روسهائی که عقب نشینی می‌کردند، در هر فرسنگ زمینی که از دست می‌دادند سرسختانه بمبارزه می‌پرداختند و برای تعدادی از مردم فرصتی فراهم می‌ساختند تا بموقع بتوانند به تخلیه منازل خود که در معرض خطر قرار داشت مبادرت کنند و بِنجات جان خود از تجدیدمرگ موفق شوند. در این سفر هولناک از میان مناطق کوهستانی آلام و مشقات این پناهندگان بسیار شدید بود و وقایعی نظیر آنچه صدها فرسنگ دورتر بر همگنانشان که در سایر جبال آناتولی در دست ژاندارم‌های عثمانی روانه تبعیدگاه بودند می‌گذشت، برایشان رخ می‌داد. یکی از مبلغین مذهبی آلمانی مقیم آذربایجان در این مورد می‌نویسد: «چهار کودک خردسال را یافتیم. مادرشان روی زمین نشسته و بدیواری تکیه داده بود. کودکان که چشمانشان بگودی نشسته بود دست‌هایشان را دراز کردند و فریاد کشیدند «نان! نان!» و تیکه بمادرشان نزدیک‌تر شدم، دیدم بدبخت در حال ترع است...».

برای اینکه جزئیات تراژدی و تفاوتی که این بخش از قتل‌عام‌ها با سایر موارد دارد، روشنتر شود، ناچاریم بعنوان تکمله‌ای بر تحقیقات و پژوهشهای توین بی اضافه کنیم که:

در این دوران و در جریان جنگهای روس و عثمانی، از یکسو و تجاوزهای مداوم متخاصمین بخاک یکدیگر، و بر زمینهای همسایه، از سوی دیگر، گروهی از ارمنیان فرصت می‌یافتند تا با سودجستن از این جابجائی‌ها و نقل و انتقالات خود را بر زمین امن برسانند.

می‌دانیم که از دیرباز - حتی از نخستین روزهای آغاز تاریخ مدون ایران، ارمنیان نیز، چون دیگر اقوام و نژادها، در این سرزمین، در کنار هم و در نهایت مسالمت زیست می‌کردند. گذشته از پاره‌ای حوادث استثنائی که بر اثر برخورد بین افراد این اقوام و ادیان روی می‌داد و در همه آنها نیز دست و تحریک خارجی عامل و انگیزه اساسی بشمار می‌رفت - اقلیتهای مذهبی، بویژه ارمنیان که نام اقلیت بر آنان نمی‌توان نهاد، بلکه قومی از اصیل‌ترین اقوام ایرانی هستند<sup>۲</sup> همواره مطمئن‌ترین پناهگاه خود را در ایران می‌جسته‌اند.

در گیرودار این جنگها نیز، گروههایی از ارمنیان، با سود گرفتن از فرصت و در پناه نیروهای ارمنی و احیاناً روسی که از پشت سر مراقشان بود، با ایران پناه آوردند. طبیعی است، در این زمان که ایران خود با مشکلات فراوان، از تهاجمات مداوم همسایه‌های نیرومند خویش روبرو بود، نمی‌توانست این گروه قحطی زده، بیمار، آواره، و بیخانمان را چنانکه شایسته است پذیرائی کند. اما با همه اینها باز هم، آن گروه از آرامنه که توانستند خود را با ایران برسانند و در پناه برادران و خواهران ارمنی خود بسر برند، شاید خوشبخت‌ترین آنان بودند. ولی همین رسیدن بر زمین «امن» خود مشکلی بزرگ بود، که شرح آنرا باز باید از زبان توین بی شنید:

شرح ذیل توصیفی است از صحنه‌های فجیمی که در جریان این حوادث بر گروهی دیگر از ارمنیان گذشته است و شرح آنرا یکی از افراد مقیم ماوراء قفقاز که به آبادی مرزی اکدیر رفته بود تا برای پذیرائی پناهندگان تریسات لازم را بدهند، و خود شاهد این وضع دلخراش بوده است، نقل می‌کند:

«منی‌دانم آیا ممکن است شاهد صحنه‌ای از این دلخراش‌تر و منظره‌ای فجیع‌تر از آنچه مشاهده می‌کنیم بود یا خیر؟ صدها تن از افراد بشر از گرسنگی

۱- رجوع کنید به «ایرانیان ارمنی»، اثر دیگر نگارنده.  
 ۲- رجوع کنید به مقدمه «ایرانیان ارمنی»، اثر دیگر نگارنده.

و تشنگی و ضعف و درماندگی تلف می‌شوند و برای کمک با آنان و تخفیف آلام و مصائبشان چندان وسیله‌ای در دست نیست. حتی امکان خرید نان نیز مطلقاً وجود ندارد. نخستین گروه پناهندگان هم‌اکنون باین مکان رسیده‌اند. بخاطر تراکم جمعیت در جاده‌ها، قرار شد این موج انسانی در دومیر بحرکت درآید: قریب یکصد هزار نفر از آنان از طریق دشت آباقا راه بیافتند و توسط ارتش روسی تحت فرماندهی ژنرال ن... و افواج ارمنی تحت نظر «آندرانیک» و «درو» از عقب حفاظت شوند، و پنجاه هزار نفر دیگر آنان از شروان بجنوب ایران سرازیر شده‌واز پشت سرتوسط افواج سوار نظام «گری» و «هامازاسپ» حفاظت شوند. قوایی که برای حفاظت پناهندگان ارمنی در پشت سر آنان حرکت می‌کردند موظف بودند تا با عثمانی‌ها و کردهائیکه پیش می‌راندند تا جلوی مهاجرت و عقب نشینی ارمنه را بگیرند و سد راه آنان گردند به‌زد و خورد بپردازند و این وظیفه را در کمال فداکاری و تحمل تلفات بسیار انجام دادند.

منظره‌ای بود، به‌همان اندازه که سایر شهود در حلب و یا در عبور از «مرادسو» شاهد آن بودند هولناک و مخوف، معه‌ذا بین این راه‌پیمائی و آن عزیمت‌ها تفاوتی فاحش وجود داشت. آن تبعیدی‌های بینوا و مستاصل بیست دشمنان سنگدل به کشتارگاه برده می‌شدند، در صورتیکه این دهقانان وان از جنگال مرگ می‌گریختند و بجانب يك زندگی امن پناه می‌بردند و از اینکه می‌دانستند که سربازان يك ملت دوست بخاطر حفظ جان آنان زده‌خوردمی‌کنند و جان خود را سپر بلای آنان می‌سازند و بشهادت می‌رسند قوت قلب پیدامی‌کردند و امیدار می‌شدند. ولی هنگامی که بارنج فراوان در حدود اولین هفته ماه شهریور ۱۲۹۴ (اوت ۱۹۱۵) به مقصد رسیدند هنوز مشقاتی دیگر در پیش داشتند:

«کلیه اقداماتی که از لحاظ انسانی برای استقبال این موج متلاطم انسانی میسر بود در اچمیادزین بعمل آمد، ولی لطمات وارده بیش از حد انتظار بود. کمیته «کمک برادری» تحت ریاست اسقف ارمنه، و سپاه پزشکی کاملاً آماده بخدمت بودند، در حالیکه دفتر ملی تظلیس، و کمیته‌های ارمنه مسکو، باکو، و سایر اماکن همینطور انجمن‌ها و اتحادیه‌های مختلف نیز کارکنان زن و مرد خود را اعزام داشته بودند. کلیه این افراد به مراقبت و پرستاری بیماران، ناتوانان، و کودکان بی‌مادر می‌پرداختند. معه‌ذا با وجود کلیه این کمک‌های

برادرانه‌ای که توسط ارامنه روس صورت می‌گرفت، میزان کمک‌ها و ذخایر مربوطه کفاف نیازمندیها را نمی‌داد، و وبا، اسهال خونی، و سایر امراض مهلك به شکل حاد بین آنان بروز کرد، درحالی که کسود و سائل مورد نیاز مداوا و معالجه در قفقاز و معضلات محلی از میزان کمک‌هایی که می‌توانست بعمل آید بمراتب میکاست...».

صورت واقعه پس دلخراش است: ولی بهر حال باصورت واقعه «درزور» تفاوت فاحش دارد و کمک دهندگان تدریجاً از عهده رفع نیازمندیها برمی‌آیند. «قریب بیست هزار کودک یتیم هم‌اکنون تحت پرستاری قرار گرفته‌اند، بیمارستانهای مجهزی در نواحی مختلف گشایش یافته است، اقدامات بهداشتی بعمل آمده تا از گسترش امراض مری که رقم تلفات آن در اوایل سپتامبر بروزی دو بیست نفر رسیده بود جلوگیری شود. مقادیر معتابهی آرد، شکر، چای، دارو، لباس و سایر وسائل مورد نیاز توسط ارامنه سراسر روسیه با راه آهن ارسال می‌شد. پرفسور کیشکین نماینده تام‌الاختیار «فدراسیون زمستووس روس» که به احمیادزین اعزام شده بود تا بوضع این پناهندگان رسیدگی کند، وضع آنانرا اسفناک خوانده معادل مبلغ پنجاه هزار لیره انگلیسی برای تأمین نیازمندیهای فوری آنان تقاضا کرده است...»<sup>۱</sup>

ولی این عدم تکافوی کمک از يك نقطه نظر نیز عامل نویدبخشی محسوب می‌شد، زیرا نبودار عظمت دامنه مهاجرت و کثرت تعداد پناهندگان بود و نشان می‌داد که عده معتابهی از ارامنه از مرگ مسلم نجات یافته‌اند. در واقع تعداد افرادی که موفق شده بودند جان سالم بدر برند و مرز ترکیه را پشت سر گذارند و زنده وارد روسیه شوند از دو بیست و پنجاه هزار نفر کمتر نبود و در مقام مقایسه با آن گروه کوچک پنج هزار نفری که به پرت سعید راه یافته و سلامت یافتند، رسیده بودند قابل ملاحظه بود. این ربع میلیون مردم بیخانمان، قحطی زده و بیمار بهر حال تنها امید بقای نژاد ارمنی بود. اگر جان آنها از خطر بیماری، قحطی و بیخانمانی نجات داده شود و علیرغم کلیه مصائب و بلیاتی که دستخوش آن شده‌اند زنده بمانند، بقای ارمنستان با وجود کوشش‌های شنیع و ناجوانمردانه‌ای که عثمانی‌ها برای قلع و قمع ارامنه و برانداختن نام این ملت از عرصه جهان

بعمل آورده بودند، حفظ می‌شد و تضمین حیات آن امکان پذیر می‌بود...»<sup>۱</sup>  
 بررسی‌های «توین بی» و تحقیقات کمیته امریکائی، همچنین مجموعه اسناد و مدارک و شواهد موجود، نشان می‌دهد، که از يك ملت بزرگ، یعنی چندمیلیون ارمنه‌ای که در سراسر امپراطوری وسیع عثمانی پراکنده بودند، تنها همین گروه کوچک - پس از تحمل مشقات، تیره بختی‌ها و شکنجه‌های بسیار - نجات یافتند. بنابر آمار و گزارشهایی که از این روزهای پر آشوب و دهشتبار بجای مانده است، قریب پنج هزار پناهنده ارمنی، توانستند پس از راه پیمائیه‌ها و مشقات بسیار، بسرزمین مصر بگریزند و در کناره‌های نیل ماوا گیرند. تعداد ارمنیانی نیز که به روسیه و ماوراء قفقاز گریختند از ۲۵۰ هزار نفر تجاوز نمی‌کند. اینان تنها بازماندگان گروه‌های چند میلیونی ارمنیان عثمانی بودند.

تعداد قربانیانی که از اینگونه فجایع گریختند، بیشتر از این ارقام است. اما در این پناهگاه‌ها نیز، ناخوشی، گرسنگی، نداشتن مسکن و ماوا، تعداد آنانرا بحداقل کاهش داد.

اینان گذشته از «شانس»، از حمایت‌های مادی و معنوی دولت‌ها، سازمانها و مردم مسیحی کشورهای مختلف جهان نیز برخوردار شدند، و این خود یکی از دلایل زنده ماندنشان بود.<sup>۲</sup>

حکومت عثمانی در کار خود که انهدام ملتی بزرگ بود، پایان غم‌انگیزتر از آغاز توفیق یافت. و بدین ترتیب کار قتل عام ارمنه‌پایان یافت. پایانی که بمراتب غم‌انگیزتر و دهشت‌بارتر از آغاز آن بود. «توین بی» در هفتمین فصل از کتاب خود، باین «پایان» غم‌انگیز می‌پردازد. در اینجا کاروانهایی را می‌بینیم، که با آخرین روزهای تبعید خود نزدیک می‌شوند، اما در میان آنان، حتی يك زن، دختر و پسر - که صاحب آب و رنگی باشد - وجود ندارد. همه اینان را در راه رها کرده‌اند، برای راهزنان متجاوز، زن و مرد و دختر و پسر را تفاوتی نیست. همین قدر که قربانی از زیبایی و تناسب برخوردار باشد و بتواند آتش شهوت دژخیمان و ربایندگان خود را فرونشاند، کافی است.

۱ - انهدام يك ملت - ص ۹۲

۲ - اینک «صندوق پناهندگان ارمنی (لریمپیر)» برای ارسال کمک از انگلستان تأسیس شده است. البته مبلغ پولی که برای نجات ارمنیان نیازمندان است حد و حصری ندارد. کسانی که بخواهند بصندوق مذکور کمک نمایند میتوانند اعلانان خود را به نشانی روستا اختیاری صندوق واقع در شماره ۹۶ خیابان ویکتوریا، ناحیه جنوب غربی لندن ارسال دارند. (کتاب توین بی)

حتی همان زنان مسن‌تری نیز که بجای مانده‌اند، اگر با وجود همه بیلیات و شکنجه‌ها، اثری از زیبایی نخستین برچهره و اندامشان مانده باشد، ناچارند هر شب با دهها ژاندارم - و هر يك چندین بار - هم بستر شوند. و چه بسیار زنانی که در اثر کثرت این تجاوزات - آنهم بوحشیانه‌ترین شکل سادیستی آن - زیر پیکر ژاندارمها جان سپردند.

در این فصل توین بی از رفتار عثمانیان، با اندیشمندان، دانش پژوهان، استادان، دانشجویان و مقامات عالی مذهبی و روحانی ارمنی سخن می‌گوید. رفتاری که آدمی را بلرزه در می‌آورد، و وجود هر انسانی را - هر قدر هم که خونسرد و بی تفاوت باشد - از نفرت سرشار می‌سازد. و سرانجام به «باج مرگ» می‌پردازد، تا راز نجات این اقلیت ربع میلیونی را از مرگ محتوم برملا سازد. توین بی می‌نویسد:

يك ربع میلیون نفر از ارامنه ترکیه از مرگي فجعیه رهائی یافتند. ولی چه تعدادی از آنان نابود شدند...؟ به «ترک‌های جوان» و مدافعان آنان، در آلمان و سایر نقاط محتملاً برای شنیدن پاسخ این پرسش، یافشاری خواهد شد، زیرا در این ماجرا به هیچگونه عذر موجهی نمی‌توانند متوسل شوند. آنها در مقابل شواهد و مدارکی که نمونه‌ای چند از آنها در این صفحات ارائه دادیم، چگونه خواهند توانست جنایتی را که بآن مبادرت کرده‌اند بکلی منکر شوند...؟ اما شاید مدعی شوند که این امر فقط در مواردی استثنائی و بمقیاسی نسبتاً خفیف انجام گرفته است.

این دروغ بهمان میزان که آشکارا متکرر آن می‌شدند، شرم‌آور خواهد بود. بدست آوردن آمار کامل از يك جنایت مسلماً مشکل است، زیرا يك نفر جانی همیشه با بررسی کامل جوانب امر و در کمال حزم و احتیاط بارتکاب جنایت می‌پردازد، و شهود با توجه بخلق و خوی تبه‌کارانه و خبث‌طینت عثمانیها مجبور بودند مشاهدات خود را بطرزی انجام دهند که توجه قاتلان را بجانب خود معطوف نازند و دژخیمان بر اینکه چشم‌هائی ناظر و شاهد اعمال ناروای آنها است واقف نگردند. معذراً همین ارقام معدودی که ما از این قضیه در دست داریم، خود

قدر مسلم آنکه ، ما دقیقاً اطلاع داریم که گروههای ارمنه تبعیدی هر یک بطور متوسط شامل دو هزار تا پنجهزار نفر بوده‌اند و این واقعیت را بسیاری از شهود عینی که کاروانها را بچشم خود دیده‌اند ، برای ما تأیید کرده‌اند . و تبعیدی‌های بسیاری از شهرها از یک گروه بیشتر بود. مثلاً یکی از شهود در گزارش کمیته امریکائی از سومین گروهی که از شهر معینی اعزام شده و تعدادش بین چهار تا پنجهزار نفر بوده است سخن می‌گوید . هنگامی که بخاطر بیاوریم که بیش از پنجاه شهر و آبادی (که اسامی همه آنها بر ما معلوم است) وجود دارد که ساکنان ارمنی آن بدین ترتیب رانده شده‌اند ، می‌توانیم مجموع کل تعدادی را که در سراسر آناتولی ، سیلیس و خود ارمنستان محکوم به تبعید شده‌اند بطور کلی تخمین بزنیم.

ارقامی را که در بیستم ماه ژوئیه توسط یکی از شهود در سیلیس گردآوری شده است، ذیلا درج می‌کنیم.

«تبعید قریب شش هفته قبل با اعزام یکصد هزار خانوار از زیتون آغاز شد . از آن زمان تاکنون کلیه ساکنان آن محل و آبادیهای مجاور آن تبعید شده‌اند . همینطور کلیه مسیحیان آلیستان، و تعداد بسیاری از هاجین ، سیلیس، کارس بازار ، حسن بیلی ، و درتویل . تعداد تبعیدی‌ها تا این تاریخ تخمیناً بیست و شش هزار و پانصد نفر می‌شود . قریب پنجهزار نفر از این عده به منطقه قونیه، پنجهزار و پانصد تن از آنان به حلب و شهرها و آبادیهای حول و حوش آن ، و بقیه به درزور ، راطا ، و نقاط مختلف بین‌النهرین و حتی تا نقاط دوردستی چون حوالی بغداد ، اعزام شده‌اند . عمل تبعید کماکان ادامه دارد ، و نمی‌توان گفت که به کجا خواهد انجامید . احکامی که هم‌اکنون صادر شده تعداد آنانرا در این منطقه به سی و دو هزار نفر خواهد رساند ، و هنوز از عینتاب به تبعیداهالی مبادرت نموده ، و از مرایش و اورتا تعداد بسیار قلبی تبعید شده‌اند.»<sup>۱</sup>

اینها ارقام نسبتاً کوچکی از سراسر منطقه‌ای که تبعید در آن انجام می‌گیرد بود ، و فقط شامل نخستین شش هفته این عمل است که از آن زمان تاکنون ادامه

۱ - گزارش کمیته امریکائی - همین گزارش اضافه می‌کند: ارمنه اورقا (آنهائیکه از قبل علنی برکنار ماندند) البته بعداً مشمول تبعید شدند.

و اینک آمار دیگری که مطالب بالا را تأیید می‌کند. این آمار نمودار تعداد آرامنه تبعیدی از شانزده شهر و آبادی سیلیس است (که فقط قسمتی از منطقه مشمول بررسی مورخ ۳۰ ژوئن فوق‌الذکر را تشکیل می‌دهد).  
آمار زیر تا تاریخ ۳۰ ژوئیه ۱۹۱۰ است که از یکی از مراکز ترک‌زارامه دریافت شده و روز ۳۰ ژوئیه را نیز شامل می‌شود:

تعداد کل خانواده‌ها:

۲۱۶۵ نفر

تعداد کل افراد:

۱۳۳۵۵ نفر

تعداد افرادی که از اینجاهم دورتر فرستاده شده‌اند: ۳۳۷۰ نفر ۱

بدین ترتیب فقط از ۱۶ محل تعداد ۱۳۳۵۵ نفر بیک مرکز توقف اعزام شدند؛ و ما از سایرین، که از همین نقاط از طریق سایر جاده‌ها بوی بیابان رانده شدند و لذا از نظر این شاهد بخصوص دور مانده‌اند، خبری در دست نداریم و از تعدادشان بی‌اطلاع مانده‌ایم. این ارقام تازه مربوط بابتدای امر است و تا ارقام نهائی فاصله‌ای بسیار دارد. خود شاهد بعداً جمله‌ای اضافه کرده است و می‌گوید «از وقتی که لیست خود را آماده کرده‌ام تاکنون باز تعداد دو هزار و یکصد نفر دیگر از راه رسیده‌اند و ورود آنان مرتباً ادامه دارد».

این ارقام ممکن است نشان دهد که چه تعدادی از مقصد روانه شده‌اند؛ ولی باید دید چه میزانی از آنان به مقصد رسیده‌اند؟ از این امر نیز توسط نامه‌ای - مورخ ۱۶ ماه اوت ۱۹۱۵ - که از داخله آناتولی نوشته شده است، ارقامی در دست داریم:

«با نهایت عجله و در کمال اختفا، با استفاده از فرصتی که پیش آمده است، ضجه عذاب مرگی را که از بازماندگان این بحران مخوف - که در این لحظه از برابر ما جریان دارد - بلند است باجمال بگوش شما می‌رسانم.

در اثر بررسی‌هایی که بعمل آمده ثابت شده است که از هزار نفری که روانه شده بودند، بزحمت چهار صد نفرشان به محلی که من از آنجا برای شما این نامه را می‌نویسم رسیده‌اند. از ششصد نفر دیگر آنها تعداد سیصد و هشتاد نفر مرد و پسر از یازده ساله به بالا، و همچنین ۸۵ نفر زن را واندازمهایی که



آنان را هدایت می‌کردند در خارج از دیوارهای شهر به قتل رسانده و یا خفه کرده‌اند. تعداد یکصد و بیست دختر و زن جوان و چهل پسر بچه در راه ربوده شده‌اند. بطوریکه بین کلیه این مردم تبعیدی حتی يك چهره خوشگل نیز دیده نمی‌شود. بین بازماندگان قریب شصت درصدشان بیمار هستند. آنها بزودی به محل معین دیگری رانده خواهند شد، که در آنجا مرگ مسلم در انتظارشان است. وصف میزان شدت عمل و توحشی که این قربانیان دستخوش آن بوده‌اند، غیر ممکن است. آنها مدت سه تا پنج‌ماه در سفر بوده‌اند. هر يك قریب دو، سه، پنج، و یا هفت بار غارت شده‌اند. حتی لباسهای زیر آنها نیز بتاراج رفته است. برای آنان نه فقط غذائی تهیه نمی‌شود، بلکه مواقعی هم که از کنار نهری عبور می‌کنند یا آنها اجازه نوشیدن آب داده نمی‌شود؛ سه چهارم دختران و زنان جوان را ربوده‌اند. بقیه آنها مجبور شده‌اند که شب‌ها را با ژاندارم‌هایی که آنانرا هدایت می‌کنند بگذرانند. صدها نفر از آنان در اثر اینگونه تجاوزها جان سپرده‌اند، و بازماندگان نیز در نتیجه این قساوتها و فجایع شرح حالشان چنان دلخراش است که کسی تحمل شنیدن آنرا ندارد.

شاید همین آمار و ارقام خشک و بیروح، برای شرح ماجرای عذاب و شکنجه‌های مرگبار قربانیان این جنایات فجیع با همه جزئیات آن کافی باشد. نویسنده خاطر نشان می‌سازد: «وقتی که گفته می‌شود در ارمنستان حتی یک نفر ارمنی هم باقی نمانده است، و در سیلیس نیز بزودی هیچ ارمنی باقی نخواهد ماند، در این گفته بهیچوجه اغراقی وجود ندارد.» همه هستی آنان از آنها گرفته شده، و شصت درصدشان نیز قبل از رسیدن به مقصد نهائی نابود شده‌اند. يك رشته آمار دیگر نیز این تخمین را کاملاً تأیید می‌کند. ما اطلاع داریم که قریب یکمزار نفر از ناحیه معینی در قره‌سو تبعید شدند، ذیلاً آنچه رابرسر آنها آمده است مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهیم:

«۲۱۲ نفر از يك آبادی روانه شدند، که از آنها ۱۲۸ نفرشان (۶۰ درصد) زنده به‌حلب رسیدند. تعداد ۵۶ نفر مرد و ۱۱ نفر زن در راه به‌قتل رسیدند. تعداد ۳ دختر و ۹ پسر فروخته و یار بوده شدند، و تعدادی نفر نیز مفقود الاثر شده‌اند. از همان محل گروه دیگری که شامل ۶۹۶ نفر بود، تبعید شدند ۳۲۱ نفر

آنها (۴۶ درصد) بحلب رسیدند. تعداد ۲۰۶ نفر مرد و ۵۷ نفر زن در راه بقتل رسیدند. تعداد ۷۰ دختر و زن جوان و ۱۹ پسر فروخته شده و تعداد ۳۳ نفر مقفود الاثر شدند.

از آبادی دیگری يك گروه ۱۲۸ نفری اخراج شدند، که تعداد ۳۲ نفر آنها (۲۵ درصد) زنده بحلب رسیدند. تعداد ۲۴ مرد و ۱۲ زن در راه کشته شدند. تعداد ۲۹ دختر و زن جوان و ۱۳ پسر فروخته شدند، و ۱۸ نفر مقفود الاثر گشتند.

تاریخ این سند ۱۹ ماه ژوئیه ۱۹۱۵ است، و توسط رئیس يك دانشکده که تبعه يك کشور بیطرف است، و در موقعیتی قرار داشته که قادر بوده باین حقایق وقوف باید امضاء شده است.

چنین است ارزیابی‌های دو شاهد مختلف که شهادت آنها با یکدیگر منطبق است. هرکس که نوشته این دو نفر و یا سایر نگارشات را که در بالا به نقل آنها پرداختیم می‌خواند، نمی‌تواند نزد خود از این نتیجه‌گیری اجتناب کند که نسبت بازماندگان این سفرهای تبعیدی - نسبت بارقام کل تبعیدیان - بطرزی خارق العاده نازل بوده است. آمار صحیح در هر مورد حاکی است که مسلماً فقط تعداد بسیار خیلی از بقیه این بازماندگان سلطانیه یا به درالذور رسیدند اکثریت تام آنها در راه این دو مقصد بذاك هلاک افتادند. گزارش کمیته امریکائی حاکی از آن است که کنسول آلمان در حلب (که مسلماً ویرانی توان باعراق و گزافگویی متهم ساخت) تعداد آرامنه را که بحلب رسیدند بیشتر از سی هزار نفر تخمین نمی‌زند.

متأسفانه تاریخی را که این رقم بآن مربوط می‌شود در دست نداریم، ولی حتی اگر این عدد، رقمی نهائی و مربوط بآخرین تاریخ نیز نباشد، باز هم انهدام حیات را به مقیاسی منعکس می‌کند که حتی يك کنسول آلمان نیز - کسی که با آمار و ارقام دقیق خو گرفته است - نمی‌تواند آنرا از لحاظ ماهیت «استثنائی» و یا از حیث میزان «غیر معتابه» تلقی نکند.

معهدا اگر این آمار از آنچه تاکنون دیده‌ایم نیز، وافرتر و فصیح‌تر می‌بود، آیا باز ممکن بود واقعیت آنچه را که اتفاق افتاده است بتواند در نظر ما مجسم سازد؟! و از عهده تشریح عظمت فاجعه برآید؟! .. بانهدام يك ملت مبادرت شده است! برزبان راندن این جمله آسان، اما درك مفهومش بسیار دشوار است.

زیرا چیزی است کاملاً خارج از تجارب ما. شاید هیچ چیز جز ضابطه‌ای که ما از يك جامعه كوچك حساس و منزله مردم ارمنی داریم، نتواند سرنوشت مخوفی را که بر سر آنان آمد تشریح کند...»<sup>۱</sup>

در اینجا گذشته از اختلافات ملی و نژادی، بهانه مذهب نیز انگیزه‌ای برای خشونت و کینه‌توزی بود، و دانش و آگاهی انگیزه‌ای دیگر... نمونه‌ای که توین بی بدست می‌دهد تکان دهنده است:

«... آنها عضو يك سازمان آموزشی در يك شهر معین آناتولی بودند. سازمانیکه توسط انجمن مبلغین مذهبی خارجی وقف و اداره می‌شد... خلاصه ذیل مستقیماً از نامه‌ای که رئیس همین دانشکده ترك پس از وارد آمدن ضربه فاجعه نوشته، استخراج شده است:

«من سعی خواهم کرد تا احساس تأثر و اندوه شدید خود را در اثر از دست دادن صدها تن از دوستانم در اینجا، و همچنین احساس شکست محض خود را بدین خاطر که قادر نبوده‌ام جلوی این تراژدی مخوف را بگیرم و یا حتی لااقل از شدت و حثت آن - به هر میزانی که باشد - بکاهم، فعلاً از خاطر خود دور سازم، می‌کوشم تا خود را و ادار کتم که بعضی از حقایق محض را همانطور که در ماههای گذشته در این دانشکده اتفاق افتاد، اجمالاً برای شما شرح دهم. این کار را من باین امید انجام می‌دهم که کسب این حقایق متقن ممکن است بشما کمک کند، تا برای مثنی از وابستگان که هنوز برای ما در اینجا باقی مانده‌اند اقدامی بعمل آورید:

- ۱ - دانشجویان: تقریباً دوسوم دانشجویان دختر و شش هفتم دانشجویان پسر را بسوی مرگ، تبعید و یا منازل برده‌اند.
- ۲ - استادان: چهار نفرشان را برده‌اند و سه نفر را باقی گذاشته‌اند. این هفت نفر استاد عبارتند از:

الف - پروفور «...»<sup>۲</sup> که مدت ۳۵ سال در این دانشکده خدمت کرده است. استاد زبان ترکی و تاریخ می‌باشد. علاوه بر مزاحمت‌هایی که قبلاً برای وی ایجاد کرده بودند در تاریخ اول ماه مه بدون هیچگونه اتهامی توقیفش کردند. موی سر و ریش و سبیلش را کتندند تا از او اعترافات زبان‌آور فاروایی

۱ - انهدام يك ملت - ص ۹۴ - تویزی، اسامی را از گزارش رئیس دانشکده حذف کرده است.

بگیرند. باو گرسنگی دادند ، دست‌هایش را با طناب بستند و يك شبانه‌روز آویزان کردند و چندین بار به شدت کتکش زدند. در حدود روز بیستم ماه ژوئن به سوی دیار بکر روانه‌اش ساختند و ضمن قتل‌عام کلی که در جاده مرتکب شدند او را به قتل رساندند.

ب - پرفسور «....» که مدت ۳۳ سال در این دانشکده سابقه خدمت دارد ، و استاد ریاضیات است. در حدود پنجم ماه ژوئن دستگیرش کردند و در راه به سرنوشت استاد قبلی دچارش ساختند.

ج - پرفسور «....» او را برای شهادت دربارهٔ مریدی احضار کردند. به قصد کشت مضر و موش کردند و از فرط ضربات وارده دچار اختلال حواس شده در حدود پنجم ماه ژوئیه او را باتفاق افراد خانواده‌اش تحت‌الحفظ به تبعید فرستادند و پس از عبور از اولین شهر بزرگ بین راه مقتولش ساختند. وی مدیر دیارتمان مقدماتی بود. تحصیلات خود را در دانشگاه پرینستون انجام داده بود و مدت بیست سال در این دانشکده سابقه خدمت داشت.

د - پرفسور «....» مدت ۱۶ سال است که در این دانشکده خدمت می‌کند. تحصیل‌کردهٔ دانشگاه ادینبورگ و استاد علوم ذهنی و اخلاقی است. او را با استادی که در بند «الف» به شرح حالش پرداختیم توقیف کردند و همان شکنجه‌ها را بر سرش آوردند. بعلاوه سه‌تا از ناخن‌های دستش را هم از ریشه بیرون کشیدند. و در همان قتل‌عام مذکور مقتولش ساختند.

ه - پرفسور «....» مدت ۲۵ سال در این دانشکده خدمت کرده است. در تاریخ اول ماه مه دستگیر شد. او تحت شکنجه قرار نگرفت ، بلکه در زندان ناخوش شد. به بیمارستان هلال‌احمر اعزام گردید و پس از آنکه مقادیر هنگفتی رشوه داد ، آزاد شد. و اکنون در «....» بسر می‌برد.

و - پرفسور «....» مدت ۱۵ سال در این دانشکده سابقه خدمت دارد در اشتوتگارت و برلن تحصیل کرده و استاد موسیقی است. در اثر خدمات شخصی که نسبت بقائم‌مقام انجام داده بود مورد عنایت وی قرار گرفت و در کنف حمایت او از توقیف و شکنجه رهائی یافت و تاکنون مشمول تبعید و مرگ نشده است.

ز - پرفسور «....» ۱۵ سال در این دانشکده خدمت کرده است. در

دانشگاههای کورتل و یال امریکا تحصیل کرده و دارای درجه فوق لیسانس در رشته علوم و استاد زیست‌شناسی است. در حدود پنجم ماه ژوئن توقیفش کردند. خود قائم‌مقام شخصاً به کتک‌زدن او پرداخت و آنقدر چوب بست و سر و صورت و بدن وی زد تا خسته شد. آنوقت فریاد زد و گفت: هر کس که به دین و وطنش علاقه‌مند است بیاید این ملعون را بزند... او را بعد از مدتی که در دخمه‌ای تاریک بیهوش افتاده بود با دست شکسته و جراحات سخت به بیمارستان هلال احمر منتقل ساختند. اکنون آزاد شده است و در «...» بسر می‌برد.

۳ - معلم‌های ذکور :

چهارتن از آنها طبق گزارشات واصله در قتل‌عام‌های مختلفی که در جاده‌ها بوقوع پیوسته به قتل رسیده‌اند. حد متوسط خدمات آنان هشت سال بوده است. از سه تن آنها هیچگونه خبری در دست نیست. محتملاً در راه به قتل رسیده‌اند. حد متوسط خدمت معلمین مذکور در این دانشکده چهار سال بوده است. دو نفر دیگر از آنها در بیمارستان میسیون بیمار و بستری هستند. و یک نفرشان در «...» بسر می‌برد.

یکی از آنها در دفتر قائم‌مقام مشغول کار شده و آزاد است. و یکی دیگر نیز که مالک خانه‌ای است که در اشغال قائم‌مقام است، آزاد است.

۴ - معلم‌های اناث :

یکی از زنان معلم که طبق گزارش واصله در چونکوش به قتل رسیده است، بیش از سی سال در این دانشکده سابقه خدمت دارد. یکی دیگر را گزارش رسیده که بیک حرم‌سرای عثمانی برده‌اند. و از سه نفر از آنان خبری در دست نیست.

چهار نفرشان را روانه تبعیدگاه کرده‌اند. و ده تن از آنها آزاد هستند. در مورد مردم ارمنی بطور کلی می‌توانیم تخمین بزنیم که سه‌چهارم آنها را از بین برده‌اند. و این سه‌چهارم شامل رهبران کلیه شئون زندگی، از قبیل: بازرگانان، پیشه‌وران، روحانیون، مقامات برجسته مذهبی و مأموران دولتی است. هرچه گفته‌ام کافی است. قلوب ما از مشاهده و شنیدن شرح فجایع و مصائب وارده ریش است. بنظر می‌رسد که هدف از ارتکاب این اعمال شنیع همانا قلع و قمع این نژاد باشد. وسائلی که برای انجام این هدف بکار می‌رود،

بمراتب وحشیانه‌تر از آن است که تدارکش در محل میسر شود. دستورات مربوطه از مراکز کل صادر می‌شود، و هرگونه عفو نیز باید از همان منبع بدست آید...».

چنین دانشکده‌های مرتب و مجهزی در کلیه شهرهای بزرگتر آناتولی نیز وجود داشت. محیط داخل این دانشکده‌ها باندازه محیط دانشکده‌های خود ما در اروپای غربی محیطی برخوردار از مواهب تمدن و فرهنگ بود. نفوذ انسانی این دانشکده‌ها مفیدترین عامل امپراطوری عثمانی بود. ولی اکنون این نفوذ بطرزی اصولی ریشه‌کن شده و درکمال وحشیگری با مبادرت به اعمال شنیع محو و نابودی و قتل‌عام دوجانبه استادان و دانشجویان، از میان رفته است.

غنچه‌های زندگی يك ملت همراه با قربانیان یشماری که در اثر این فجایع و جنایات جانشان بریاد رفته پژمرده شده‌اند. پیشوایان مذهبی آرامنه در اثر مساعی شجاعانه‌ای که برای حفظ و بقای پیروان خود مبذول داشته‌اند، خود را دستخوش طوفان قهر و غضب مجریان این جنایات ساخته‌اند. در تاریخ ۲۲ ماه سپتامبر روزنامه «ارمنستان» چاپ مارسی فهرست ذیل را منتشر ساخت. این فهرست از روی آمار قربانیان مذهبی که تا آن تاریخ دستخوش این طوفان قهر و غضب شده بودند جمع‌آوری شده و در روزنامه «هایاسدان» چاپ صوفیه انتشار یافته بود:

رهبر روحانی (اسقف اعظم) دیار بکر - «چالقادیان» زنده سوزانده شد.

اسقف ایسید - «هواقیسیان» - زندانی است.

پیشوای صومعه آرمایا زندانی شد.

رهبران روحانی بروسا و قیصریه تحت توقیف هستند.

رهبر روحانی سیواس - «کالمکیاریان» - به قتل رسید.

رهبر روحانی توکات - «کاسباریان» - زندانی شد.

رهبر روحانی شاهین قره‌حصار - «توریکیان» - بدائر آویخته شد.

رهبر روحانی سامون - «هامازاسب» - زندانی شد.

۱- نامه‌ای که بمقام روحانی آرامنه در نیک‌کوز بیطرف نوشته شده حاکی است که ویرا یا کشیوها و تارک دنیا‌های صومعه تبعید کرده‌اند.

رهبر روحانی طرابوزان - «توریان» - تحت توقیف است.<sup>۱</sup>  
 رهبر روحانی کماث - «هومایک» - زندانی شده است.  
 رهبر روحانی خارپوط - «خورنیان» - به قتل رسیده است.<sup>۲</sup>  
 رهبر روحانی چارسنجک - «نعلندیان» - بدار آویخته شد.  
 رهبران روحانی حلب و بیتلیس زندانی شده‌اند.  
 رهبر روحانی ارض‌روم - «سعادتیان» - به قتل رسیده است.  
 روزنامه «ارمنستان» می‌نویسد که :

«از منبع دیگری اطلاع حاصل کردیم که پیشوای مذهبی بایورت ، اسقف آنانیاهازارابدیان ، در معیت هشت تن از افراد سرشناس ارمنه بدار آویخته شده است»<sup>۳</sup>

فهرست شگفت‌انگیزی است، معهذا با برنامه دولت عثمانی کاملاً تطابق دارد. کلیسای ارمنه بمنزله مأمن و پناهگاه نژاد ارمنی بود ، و اکنون که مقدر شده است - این نژاد کاملاً قلع و قمع شود - بنابراین مأمن و ملجاء آنان نیز باید از بین برود.

طلعت بیگ به هرچه می‌گفت عمل می‌کرد، و «ژون‌ترک»‌ها با از میان برداشتن نمایندگان ارمنه در «پارلمان عثمانی» که آن همه برایش تبلیغ می‌شد و آنرا برخ دیگران می‌کشیدند عمل طلعت بیگ را تکمیل کرد. نامه‌ای که به پیشوای مذهبی مورد بحث در يك کشور بیطرف نوشته شده حاکی از این است که : «آقایان زهراب و وارتمس ، نمایندگان ارمنه ، که برای حضور در دادگاه نظامی روانه دیار بکر شده بودند ، تا محاکمه شوند ، روز گذشته در بین راه قبل از آنکه به مقصد برسند در نزدیکی حلب به قتل رسیدند.» اگر سلطان عبدالحمید این خبر را می‌شنید بازهم لبخند می‌زد.

آیا امکان داشت<sup>۴</sup>، در آغاز کار، یا در جریان قتل‌عام، دامنه جنایت بنحوی محدود شود و از گسترش روزافزون آن جلوگیری بعمل آید؟<sup>۵</sup> توین بی باین پرسش ، پاسخ

۱ - همانطور که در تاریخ چهارم سپتامبر در روزنامه «گوجناک» گزارش شده است .

۲ - این مطلب با نامه‌ای که بمقام روحانی ارمنه در يك کشور بیطرف نوشته شده منطبق است.

۳ - با نامه‌ای که بمقام روحانی ارمنه در يك کشور بیطرف نوشته شده است تطبیق می‌کند .

۴ - آغاز یحیی هشتم کتابه توین بی - ص ۱۰۶

مثبت می‌دهد. درست است که در داخل عثمانی هیچ امیدی برای ارمنیان وجود نداشت و میانجیگری و دخالت دولتها و سازمانهای مسیحی خارجی نیز بجائی نرسیده بود، ولی بعقیده مورخ تنها دولت آلمان با يك اشاره می‌توانست آرامنه عثمانی را نجات دهد و قتل‌عام را متوقف سازد. آلمان متحد نیرومند عثمانی بود و زعمای کشور از رهبران آلمان کاملاً حرف‌شنوی داشتند. اما متأسفانه شواهد امر نشان می‌دهند، که آلمان نه فقط دست‌بچین کاری نزد، بلکه در مواردی نیز مشوق عثمانیان بود - که خود نیازی به تشویق نداشتند - گوئی برنامه حل نهائی مسئله یهود، و قتل‌عامی که قرار بود يك قرن بعد در آلمان و کشورهای اشغال شده توسط نازی‌ها اتفاق افتد، باید در سرزمین عثمانی و با قربانی شدن ارمنیان تجربه و آزمایش شود...

توین بی در این مورد، چند شهادت غیر قابل انکار ارائه می‌دهد:

یکی از شهود - که در فصل گذشته نیز نقل قولی از وی شد - می‌نویسد: «دستورات مربوطه از مراکز کل صادر می‌شود، و هرگونه عفوی نیز باید از همان منابع بدست آید...» ولی باید دید که این «مراکز کل» در کجا واقع است، زیرا اگر قرار شود بقایای آرامنه‌ای که هنوز در سلطانیه و «درزور» دستخوش عذاب هستند، از مرگی که در کمینشان است نجات یابند، رخنه کردن در این «مراکز کل» اهمیت حیاتی دارد. وقتی ما رد این جنایت را گرفتیم بانور و دار و دست‌اش در قسطنطنیه رسیدیم. ولی تنها پیدا کردن این رد پا کافی نبود. عثمانی با شرکت جستن در جنگ، خود را پای‌بند آلمان و سرسپرده آن دولت ساخت، و آزادی عمل خویش را به رهبری و هدایت آلمان واگذار کرد. اکنون باید دید، رویه این ولینعمت عثمانی نسبت به قتل سازمان‌یافته نژاد ارمنی چیست؟ و چه اقدامی توسط خیل کارکنان آلمانی در قلمرو عثمانی در این مورد بعمل آمده است؟

«طبق شهادت پناهندگانی که از سوریه بخارج راه یافتند، چند تن از قنصل‌های آلمانی به‌هدایت و یا تشویق عثمانیان، در کار قتل‌عام آرامنه مبادرت جسته‌اند. مخصوصاً روی نام «هرروسلر» - قنصل آلمان در حلب - در مورد این امر تأکید شده و تصریح کرده‌اند که وی به‌عینتاب رفته است تا شخصاً به رهبری قتل‌عام‌ها پردازد. همچنین بارون «اوپنهایم» معروف کسی است که



فکر تبعید زن و بچه‌هایی را که از لحاظ منیت به متفقین وابستگی داشتند به «اروفا» پیش کشید ، با آنکه بخوبی می‌دانست ، این بدبخت‌ها قادر نخواهند بود از مشاهده اعمال وحشیانه‌ای که سربازان در میان کوچه‌ها و خیابانهای شهر مرتکب شده و خون‌هایی که در آنجا براه می‌انداختند ، احتراز جویند.»

این شایعه شوم که مسلماً نمی‌تواند مدرک يك حکم قطعی باشد ، صرفاً تلگرافی است از قاهره که در حدود اواخر ماه سپتامبر در مطبوعات پاریس انتشار یافت. مع هذا ما در جای دیگر نیز با همین سوءظن که در شماره چهارم سپتامبر روزنامه «گوچناگ» چاپ نیویورک منعکس شده است ، برخورد می‌کنیم :

«يك خبرنگار خارجی گزارش می‌دهد : حکام ولایاتی که در اجرای حکم تبعید ارامنه شدت عمل نشان ندهند ، مورد مواخذه کارکنان آلمانی قرار می‌گیرند. کارکنان آلمانی در اجرای برنامه تبعید شرکت دارند ، و برخسوات آن می‌افزایند. خبرنگار براساس چنین مدرکی اعلام می‌دارد که اصولاً طرح قلع و قمع ارامنه بابتکار آلمانیها ریخته شده ، و به‌توصیه آنها به‌معرض اجرا درآمده است.»

هرکس بروشنی درخواهد یافت که این شهادت‌ها با اندازه مدارکی که شرح خود جنایات را براساس آنها نقل کرده‌ایم ، واجد ارزش نیست. شرکت فعال کارکنان آلمانی بقدر کفایت ثابت نشده است ، و حتی اگر مدارک دیگری نیز هرگونه شك و تردید را مبنی بر محکوم ساختن «هرروسلر» و «بارون اوپنهایم» به‌همدستی در این جنایت برطرف سازد ، بازهم مجوزی در دست نداریم که استنباط خبرنگار «گوچناگ» را بمنزله همدستی کلی همه کارکنان آلمانی آناتولی تلقی کنیم. رویهمرفته این احتمال بعید است که مقامات آلمانی طرح این جنایت را ریخته باشند. عثمانیها بوسوسه‌گر و مشوق نیازی نداشتند. ولی به‌رحال آنچه مسلم است اینست که عثمانی با ورود به‌جنگ ، خودش را کاملاً تحت قدرت آلمان قرار داد و اینک برای تأمین مهمات جنگی و رهبری در نبرد ، برای حفظ موجودیت خود ، و برای ادامه بقای خویش در آینده ، متکی به‌آلمان است. بنابراین اگر آلمان در برابر اعمال عثمانیها یکبار به «وتو» می‌پرداخت بی‌شك با اطاعت دولت عثمانی روبرو می‌شد ، و مقامات مرکزی

برلن می توانستند از طریق عمال محلی خود در آنجا از انجام این اطاعت مطمئن شوند. زیرا از سال (۱۸۹۵) به بعد ، آلمان در کمال جدیت شبکه خدمات قنصلی خود را در سراسر ایالات آسیایی امپراطوری عثمانی گسترش داد. در هر يك از مراکز اداری سرتاسر مناطقی که قتل عام ها و تبعیدات در آنجا انجام گرفته است «آناطولی ، سیلیس ، و خود ارمنستان» يك قنصل آلمان وجود دارد. آنها عمال يك قدرت دوست هستند. تنها قدرتی که دوستی خود را بدون آنکه به هیچ شرط اخلاقی مقید باشد - به عثمانی عرضه داشته است. علاوه بر اینها آلمان دوستی است که حافظ و حامی مقتدر و همچنین متحد جنگی عثمانی بشمار می رود و در نظر عثمانی در این جهان دشمن خود که علیه این دو کشور مسلح شده آلمان تنها هم پیمان اوست. بنابراین محال است در این واقعیت تردید داشت ، که اگر قنصل های آلمانی در این زمینه دست به اقدامی می زدند ، می توانستند ملت ارمنی را نجات دهند و همینطور غیرممکن است تصور کرد که دولت آلمان بموقع خود از آنچه اتفاق می افتاد خبردار نشده باشد.

قنصل ها در آن وقت هیچگونه اقدامی در این مورد بعمل نیاوردند ، و اینک ما به علت آن واقف هستیم. آنها از «مراکز کل» تعلیم گرفته بودند که باین امر کاری نداشته باشند :

«در ماه ژوئیه گذشته دولت ایالات متحده از دولت آلمان دعوت بعمل آورد تا در کوشش برای پایان دادن به تجاوزی که به قتل عام همگانی هفتصد و پنجاه هزار ارمنه مقیم در قلمرو عثمانی منجر شده است با آن دولت همکاری کند ... اما هرگز ، هیچگونه جوابی از آلمان در پاسخ این دعوت به همکاری واصل نشد».

شرح بالا در شماره ششم اکتوبر ۱۹۱۵ «هرالد» چاپ نیویورک منتشر شد. و تا امروز هنوز اعتراضی نسبت باین شرح و یا کوششی برای تکذیب آن بعمل نیامده است. برعکس روشی که توسط کارکنان آلمانی در این مورد اتخاذ می شد نمودار سیاست «عمدی» دولت آلمان است.<sup>۱</sup>

۱- البته این سیاست را نباید مبین احساسات مردم آلمان - بطور کلی - تلقی کرد. شهادتهائی که يك خواهر روحانی آلمانی و مبلغین مذهبی آلمانی داده اند نشان می دهد که خوف و وحشت آنها از این فجایع کمتر از مبلغین امریکائی نبوده است. همه مردم خیرخواه آلمانی هم اگر براین حقایق عربان - که بدون شك دولت آنها از آنان کتمان کرده بود - وقوف حاصل می کردند نیز ، همین نتیجه پاورقی در صفحه بعد

اگر قنصل‌های آلمانی در محل نسبت به این جنایات خون‌ردي نشان می‌دادند، به‌علت آن بود که رئیسشان از قسطنطنیه با آنها چنین دستور داده بود. «سفیر امریکا در قسطنطنیه، پس از آنکه از کوشش خود در تقاضا از دولت عثمانی برای متوقف ساختن قتل‌عام‌ها نتیجه‌ای بدست نیاورد، به‌سفیر آلمان متوسل شد؛ ولی «هروانگنهایم» پاسخ داد که وی بهیچوجه نمی‌تواند در امور داخلی عثمانی دخالت کند.»

شرح فوق از نامه‌ای نقل شده‌است که قبلاً از آن یاد کردیم و گفتیم که در تاریخ هشتم ژوئیه ۱۹۱۵ از آتن نوشته شده‌است. البته این امرشایعه‌ای بیش نیست و «هروانگنهایم» می‌تواند در صورت تمایل آنرا تکذیب کند! ولی نخستین مطلبی که به‌همکار وی، که در واشنگتن انجام وظیفه می‌کرد (آقای کنت برنشتورف) دیکته شده بود، این بود که به‌کلی منکر وقوع جنایت شود! وی اعلام داشت: «اظهارات بی‌دلیلی که درباره ارتکاب فجایع در امپراطوری عثمانی شایع است بنظر می‌رسد جعل اکاذیب باشد» ارمنستان از بلژیک پرت‌تر و دور افتاده‌تر است و آنچه در آنجا اتفاق می‌افتد، ممکن است در پس پرده ظلمت مکتوم بماند. معهذا در این مورد نوری از این روزنه بخارج درز کرده و موجب شده‌است که آقای کنت برنشتورف در سخنان قبلی خود تجدید نظر کند. لذا پس از شرکت در کنفرانسی - که طی آن با رؤسای خود در اروپا به‌تبادل نظر پرداخت - چنین اظهار داشت:

«طبق گزارشی که از طرف قنصل کل آلمان در طرابوزان بدولت ایالات متحده مخابره شده، قتل‌عام ارمنه بدین خاطر بوقوع پیوسته است که ارمنه نسبت بدولت عثمانی خیانت کرده و محرمانه بروس‌ها کمک و با آنها همکاری می‌کرده‌اند.»

در صحت این خط‌مشی سفیر آلمان در واشنگتن تردیدی نیست. توجه ملتی که وی نزد آنان بفارت آمده، نسبت باین موضوع جلب شده و مقالات

---

حال را پیدا می‌کردند. قتل‌عام‌های (۹۶ - ۱۸۹۵) را هم دولت آلمان به‌همین ترتیب از نظر ملت خود پنهان کرده بود و در جراند منکس ساخته بود که شایعات مذکور را انگلیس‌ها برای اجرای مقاصد پلید خود ساخته و پرداخته‌اند.  
۱- هروانگنهایم چندی پیش درگذشت. اما تا آخرین لحظات حیات نیز هرگز لب به‌تکذیب این مطالب نگشود.

مفصلی در این مورد در مطبوعات امریکا انتشار یافته است.<sup>۱</sup>

بعد نوبت به اظهار نظر خود صدراعظم آلمان می‌رسد. وی هنگام نخستین سال جنگ آلمان، و چهارمین ماه مصائب ارامنه، نطقی درباره اوضاع روز در رایشتاک - پارلمان آلمان - ایراد کرد و طی آن فرصت را برای تبریک گفتن به هموطنان خود در مورد «تجدید حیات شگفت‌انگیز عثمانیها» مغتنم شمرد. آیا هیچ مقام فاقد صلاحیت دیگری می‌توانست این چنین بر «رامحل» انورپاشا صحه بگذارد؟! اکنون که بدین ترتیب درباره رویه «دوآبر رسمی» آلمان اقتناع شدیم، میدان رابندست بعضی از افراد آلمانی می‌دهیم تا آنان نیز لحظه‌ای از طریق مندرجات مطبوعات خود ابراز عقیده کنند.

روزنامه «فرانکفورتر تزا تیونگ» در شماره مورخ نهم اکتوبر خود چنین می‌نویسد: «ارمنی، از طریق هوش عالیترو مهارت بازرگانی برتر خود، از يك سو کسبی دائمی در داد و ستد، امور استیجاری، بانکداری و حق‌العمل - کاری - نسبت به عثمانی کندرو - برخوردار است، و بدین ترتیب جیب خود را آکنده از پول می‌سازد. در حالی که عثمانی روز بروز فقیرتر می‌شود. به همین علت است که ارمنی در مشرق‌زمین (هرچند دور از انصاف است که برای این گفته عمومیت قائل شویم، معهذا در بسیاری از موارد بدون آنکه این امر غیرمنصفانه باشد) منفورترین فرد بشمار می‌رود. بنابراین به سهولت قابل درک است که چگونه ممکن است قاطبه تحصیل نکرده آنااتولی، با مأموران نیمه - تحصیل کرده، روحانیون مسلمان متمصب، و در رأس آنان نژادپرستان افراطی، تحت تأثیر و تلقین حب و بغض بیجا قرار بگیرند و به نابودی این بیگناهان پردازند...

دشواری‌هایی نیز که دولت عثمانی در مسئله ارامنه با آن مواجه است نباید دست‌کم گرفته شود. عدم وجود خطوط مواصلاتی خوب در آنااتولی، فقدان محض قوه ابتکار در مأموران درجات پایین‌تر، و خشم طبقه مردم، از

۱- مطلبی که از روزنامه «هرالد» چاپ نیویورک نقل شده نمونه‌ای از آن است و در بسیاری دیگر از جراید امریکا نیز مطالب مبسوطی در این مورد چاپ شده است.

۲- در ایران از چندین هزار سال تا امروز، از مهاجرت ارامنه در دوران شاه‌عباس به بعد و بخصوص بعد از قتل‌عام‌های معروف عثمانی، ارامنه حثلسایر اقلیت در رفا و آسایش هستند و ما آنها را «ایرانیان ارمنی» می‌دانیم همیشه خاطره آنها را عزیز می‌داریم (رجوع شود به کتاب ایرانیان ارمنی - نوشته نگارنده)

ولی علیرغم کلیه این دشواریها ، دولت عثمانی باید زمام امور را در دست خود نگاه دارد ... افکار عمومی آلمان کاملاً مطمئن است که این دولت پس از آنکه قدرت خارجی خود را با چنین عظمتی بدتیا نشان داد ، اکنون قدرت داخلی خود را نیز به ثبوت خواهد رساند.»

«فرانکفورتر» يك روزنامه روشنفکر آلمانی است که افکارش بی غرض و خالی از تعصب است ، برای احساسات و اخطارهای خود اعتبار و حیثیت قائل است. ولی هرکس که این صفحات را خوانده باشد ، استنباط خواهد کرد که این روزنامه خواه ناخواه تصویر کاملاً مغلوطنی از این وضع ترسیم کرده است. «فقدان محض قوه ابتکار در مأموران درجات پائین تر» که در این روزنامه عنوان شده گمان این را که جنایت علیه ارامنه مولود انفجار تعصب بوده و از پائین سرچشمه گرفته است ، تضعیف می کند ، و برعکس به اثبات می رساند که جنایت از بالا ترتیب یافته است . آیا برآستی - چنانکه ادعا شده - خطوط مواصلاتی آناتولی تا بدین حد خراب است ؟.. پس چطور برای استفاده مهاجران عثمانی خراب نیست ؟.. حتی اگر جاده و راه آهن کمیاب باشد ، تلگراف که هست. هر شهر بزرگی با قسطنطنیه دارای مواصلات تلگرافی است ، انور و طلعت هم با همین خطوط بی سیم بمخایره فرامین قاطع و بی چون و چرای خویش برئوسین خود که به آدمک های کوکی میمانند ، می پرداختند. لذا «هروانگنهایم» نیز (اگر فون یاگو دستور می داد) می توانست به قنسول های پرجوش و خروش آلمانی خود با همین خطوط بی سیم دستور مبادرت به اقدامات لازم برای جلوگیری از ارتکاب فجایع را صادر کند. اگر مندرجات «فرانکفورترزایتونگ» نمودار افکار عمومی آلمان باشد ، باید نتیجه گرفت که مردم آلمان اصولاً از حقایق امر بی خبر مانده اند. معهذا روزنامه نگاران و حقوق دانانی هستند که کاملاً از این اوضاع آگاهند.

«اگر باب عالی لازم می داند که شورش ارامنه و سایر رویدادهای مشابه باید با کلیه طرق میسر سرکوب شود ، تا امکان تکرار آن برای همیشه از میان برود ، در نتیجه معلوم می شود که «قتل و فاجعه» ای مطرح نیست ، بلکه صرفاً اقداماتی موجه و لازم بعمل می آید.»

شرح فوق را «کنت ارنست فون رفلتو» در روزنامه «دویچرناگسترا-یتونگ» می نویسد ، و اتهام همدستی با دژخیمان را در این جنایت - که ما جرئت وارد ساختن آن را نداشتیم - علیه کشور خود مدلل می سازد.

«آلمان نمی تواند در امور داخلی کشور متحد خود دخالت کند.» این نتیجه گیری را نیز سفیر آلمان در قسطنطنیه ابراز داشته است. ولی پذیرفتن آن برای ما امکان ندارد. آیا انگیزه آلمان در این همدستی واقعاً بخاطر آن است که نمی خواهد همکار و متحد خود را رنجانده باشد ؟ «ارمنی» همانطور که از روزنامه «فرانکفورتر تریبونه» نقل کردیم «بخاطر هوش عالیتر و مهارت بازرگانی برتر خود ، منفورترین فرد مشرق زمین بشمار می رود». خوب ، حالا این ارمنی ، با همه استعدادها و غرایح ذاتی خود ، از میان برداشته شده است ، و نتیجه این امر ، آنطور که از بیانات یکی از شهود عینی مستفاد می شود ، به شرح ذیل بوده است :

«نتایج» این جنایت آنست که چون نود درصد تجارت داخلی در دست ارمنه است ، این کشور با ورشکستگی مواجه شده چون قسمت اعظم داد و ستدها با اعتبار انجام می گیرد ، بنابراین صدهاتن از تجار غیر ارمنی نیز به افلاس کشیده شده اند. در مناطق تخلیه شده حتی یکنفر دباغ ، ریخته گر ، آهنگر ، خیاط ، نجار ، سفالگر ، بافنده ، کفاش ، زرگر ، داروساز ، پزشک ، وکیل دعاوی یا هرگونه افراد حرفه ای و یا پیشه ور و کاسب - باستانی تعدادی بسیار معدود - وجود نخواهد داشت ، و این کشور بوضعی عملاً مستأصل در خواهد آمد.»<sup>۱</sup>

این دگرگونی به سود چه کسی خواهد بود ؟ مسلماً به سود اتباع عثمانی - هرچند هم که بخل و حد آنها را اقناع کند - نخواهد بود. ارمنه همانطور که بارها تأکید کرده ایم ، تنها عنصر بومی امپراطوری عثمانی بودند که تعلیم و تربیت اروپائی و خصوصیات و سجایای اروپائی داشتند. فقط آنها بودند که در اثر این «هوش عالیتر و مهارت بازرگانی برتر» قادر بودند این امپراطوری را از داخل احیاء کنند. و آنرا تا سطح یک کشور سازمان یافته ، متمدن و مدرن ارتقاء دهند. این امکان ، با وضعی که اکنون پیش آمده ، برای همیشه